

دستار فاروق  
جندی  
البحرین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
هَذَا الْقُرْآنُ مَعَ هَذَا الْمَتَاعِ بِفَيْضِ الْفَاحِشَةِ  
بِمَقَابِلَةِ الْهَلَوَةِ وَالْقُرْمِ وَالزُّكُوفَةِ وَالْحَمِّ وَالنُّذُورِ  
وَبِحَيْثُ حَقُّوْقِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا وَجَبَ عَلَيْهِ وَ  
هُوَ عَاجِزٌ عَنْ إِدَائِهَا لِيَسْقُطَ حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى  
عَنْ ذِمَّتِهِ هَذَا الْمَتَّ وَهَبْتُ لَكَ هَذَا الْمُحْفَ  
مَعَ هَذَا الْمَتَاعِ بِدُونِ الْمَرْوُوقِ نَعْتِ

ببرهان المومنين على عقاير المضلین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
يوسف زري حنفي ماتريدی  
ولرمحمر نعمان غفر الله له

1290 هـ  
ساكن مكة المكرمة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ  
هَدَانَا اللَّهُ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضِلَّهُ  
فَلَا هَادِيَ لَهُ وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ  
لَهُ وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى  
خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

آما بعد احد علم ولد محمد نمان المعان العرفاني قوم پرسفزي  
ساکن الوقت مکنة شریفه که از خدا ما ااستانبارگاه آن افتاب هدا  
و عرفان و آن دیباچه کتاب خدا دانی و آن زهد باب سلماي اعني عار  
حقاني محبوب سبحاني مجد دثلث ماء وثاني حضرت عالي مرتبت فارس  
مضمار تاسوت شمسوار عرصه ملکوت ناعمي میدان جبروت  
ساي ديوان لاهوت بيشواي کبراموي عالمقدار رهفای  
صفراي خاکسار منور کنبد دوار بنور کرامت کاشف کسره

اسرار بکشف مقامات حقیقه کدورات ظلمات ایستد کرامت فریل اثا  
اشرا بهدایت امامت حشدره سلوک ناصح فرقه ملوک کاشف  
مکاشفات غیبی حاوی معاملات لاریبی اعني جناب صاحبنا  
و وسیله الله شیخ المشارق و المغرب شیخ عبد الغفور سلم الله  
انکوار چنا میگوید مخفی نماید بجمیع اهل اسلام که درین زمان  
قوم ضالین المصلین و گروه دجالین و ملحدین و فرقه وهابی بین  
و مبتدعین که خودهار موحدین و مهاجرین و مهدیین می شمارند  
و جمیع مسلمین را مشرکین و مبتدعین می پندارند بنا برین از بلاد شام  
خودهار فرار کرده سکونت در بیت الله شریف گرفتند در مسجد  
حرم اظهار مذهب خود را بیک از اهل علم قوم افغان نمودند  
که یا رسول الله گفتن شرک است نام پرده شهود از اهل  
عرب گرفته بترد علماء اهل سنت و جماعت که عبارت از شیخ العلماء  
صاحب و جناب اعلم العلماء مولوي رحمت الله صاحب  
هندي و افضل الفضلا و انجب النجا جناب ملا انکوار صاحب  
سلماي و غیر ذلک از علماء حقاني استغاثه کرد اوشان را



غیرت دین در پنبه دل چسپیدن گرفت این سخن را به نزد حاکم  
الوقت بادشاه ترک دام حکم رسانیدند نام برده را نیز همچنان  
حالت دست داد کواسان خور با او نشان کرده که قوم ضالین را گرفته  
نزد شیخ الهنود بردند بعد از آن چهار کس و هالی هارا گرفته  
معه شو و پیش شیخ الهنود و حضرت شیخ محمد حسین صاحب  
سندی بردند نام برده با او نشان فرمود که بگویند یا رسول الله ان  
کراهیان و بدکیشان بجای یا رسول الله لا حول ولا قوة الا  
بالله گفتند نام برده بدست خود جواب گرفته هر قدر که  
میزدند تا بگویند یا رسول الله او شان از روی عناد میگفتند  
لا حول ولا قوة الا بالله تاجدی زدند که از زبان پس ماند  
و در حبس فرستادند پس از آن بوالی مکه معظمه رسید تا  
شریف صاحب را این واقعه رسانیدند جناب شریف  
صاحب فرمود که علماء او شان را نیز گرفته در حبس اندازید  
تا که خود از او شان پیران و استفسار نماییم فردای یوم  
او شان را بحضور خود طلبانند پس رسید که شما یان در کدام

مذهب

مذهب هستید علماء او شان اظهاری نمودند که خدای تعالی  
در فرقان حمید و قرآن مجید اَطِيعَ اللهَ وَاَطِيعَ الرَّسُولَ  
فرموده اطيع الخنفي والشافعي فرموده میان چه کونه مذهب  
اختیار کنم شریف صاحب را نیز آتش غیرت دین در پنبه  
دل چسپیدن گرفت بی اختیار شد بهشت و دستهای کوفتند  
تاجدی آن طایفه مردود زدند که انگشت شریف صاحب شکسته  
و شهادت یافت و آن گروه لعینان و هالی هارا در حبس و قید  
و زندان سخت بنداختند و منجمه هذا ماجر در زیر تحریر بنوک قلم  
فیض شیم آورده برای اطلاع ساختن ملک البرین و البحرین و خادم  
الحرمین الشریفین فرستاده از آنجا جواب با صواب و فرمان  
واجب الاذعان از سلطان بن سلطان مالک الرقاب والام خاقان  
الاعظم چنان رسید که حکم شرع شریف نبوی صلی الله علیه  
واله وسلم بر این قوم جاری و ثابت فرماید تا در دین  
چراغ عالم و سراج عالم و سراج جهان نبی صلی الله علیه و اله  
قصور واقع نشود بنا بر آن که قتل در زمین حرم شوخی

و تقریرم



ولي ادبي ميدانند حکم برقرار و تاج قائلين اين  
الفاظ شنيعه کردند و ديگران را که عبارت از دوزخ  
بيست و پنج کس است در مذهب امام ابو حنيفه  
صاحب رحمة الله عليه و امام شافعي عليه الرحمة  
مدخل و داخل گردانیدند بغير از فقر شريف ديگر  
چيزي نخوانند و نه بخوانند اللهم انصر من نصر  
الدين واخذل من خذل الدين اين اشتها را بنا برين  
است که فرقه و جالين را هر جا که باشند دشمني و سر  
زنش و عداوت و عناد از براي خوشنودي و رحمت  
مندي خدا و رسول و برادران اهل ايمان کرده باشيد  
که ايشان شکر دجال لعين هستند و منجر صادق  
بخرايي در دين خود در اخر زمان باين فرقه و جالين در  
تمام احاديث نسبت کرده و گفته که شکر دجال  
لعين اين قوم خواهد بود و اين گمراهان خود را مديين مي پندارند  
اعوذ بالله من اعتقادهم وافواهم واعمالهم فقط

(4)  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي اختار لنفسه الدوام والحكم بالموت والفناء  
على الخواص والعوام وساوي في التراب بين الملوك والخدام  
فسبغته من عريض لا ضام ومن مليك لا يرار ومن متكبر  
لا يهزم ولا ينقام خلق السموات والارض وما بينهما في سنة ايام  
انه استوى على العرش متفرد بالبقاء والدوام ونشهد ان لا اله الا  
الله وحده لا شريك له الملك العزيز العلام ونشهد ان سيدنا  
ونبينا وحيينا وشفيعنا ومولانا محمدا عبده ورسوله صلى  
عليه وسلم صاحب التاج والعرج والبراق  
والمقام وافضل الانبياء عليهم السلام صلى الله عليه وعلى اله



واصحابه الكرام وعلى المجتهدين الماصين العظام **ويعد**  
فيقول لعبد المذنب الراجي الى رحمة الله رب العلمين  
بل لا شيء في الحقيقة المسكين احمد على قوم يوسف  
نحس ساكن مكة الشريفة زادها الله تعالى تكريما و  
تعظيما في زمان حضرت شيخ الاسلام والمسلمين قطب  
الاقطاب غوث الاعنات سلطان العلماء الكرام  
رئيس اتقياء العظام صاحب السخاوت والشجاعت و  
الصممام ذي القدر والاحترام المجاهد في سبيل الله  
فنا في الله شيخ الشريعة والطريقة والحقيقة والمعرفة  
قدوة السالكين عمدة الفاضلين ينشأ اهل اليقين زين  
العارفين حضرت شيخ سولنا وهرشدنا وها ديننا و  
مهدينا وسيدتنا في الدارين در علوم ظاهر مثل مراض  
ودر حقايق باطن مثل جان ارفع واستر جناب ولايت مآب  
قدسي القاب ساكن كل عارف مكمل مخزن الاسرار وحصون  
حضرت شيخ الغفور <sup>عبد</sup> سلم الشكور صاحب السيف والعلم قاتل

الكفرة

شهداء من رجالكم فان قيل هذا النص ورد في المداينات  
لما هو فكيف يكون حجة في الحدود والقصاص قلنا العبارة  
العموم اللفظ لا بخصوص السبب حتى ان هذه الآية  
جعلت حجة في غير المداينات من الحقوق التي تثبت  
مرة بالاقرار ومرة بالشهود <sup>حق</sup> تثبت شرعا بالشهود  
التي فوق الاثنين سوي حد الزنا فتعين ثبوت سائر الحقوق  
بالاثنين من الشهود ومن سائر الحقوق بقية الحدود  
فيثبت بشهادة رجلين وفي المبسوط في القياس ان يكفي  
بشهادة الواحد لان رجلا جانب الصدق يظهر في خبر  
الواحد بصفة العدالة ولهذا كان جنس الواحد العدل مرجحا  
للعلم وكما لا يثبت علم اليقين بخير الواحد لا يثبت بخير  
العدد ما لم يبلغوا احد التواتر فلا معنى لاشتراط العدد  
ولكن تركنا ذلك بالنصوص التي فيها بيان العدد في الشهادات  
المطلقة كقوله تعالى واشهدوا عدل منكم كذلك  
في الكفاية نوع اخر اذا شهد الشهود على رجل بالزنا



ثم غابوا وما توارى بعد القضاء والامضاء لا يغير القضاء ولا  
 الامضاء وان ما توارى قبل القضاء او بعد القضاء قبل الامضاء فان  
 كان الحد رجما يمنع القضاء لان البداية في لوجم انما يكون  
 من الشهود فاذا غابا وما توارى قبل القضاء او بعد القضاء  
 قبل الامضاء يمنع القضاء كذا في المحيط القاضي البرهان  
 وبعد ان سيد امير ابن محمد سعيد من مرید سيد احمد  
 ودهلوی واسم عيل الوهابي واخذ هذه الاعتقاد منها ساكن كوت  
 لما كمل في كفره وتزندقه واشتمه في اوطانه فاطهر بعض  
 عقايد وكتب واشاع وانتشر واكثر الفساد في الناس يوم  
 فيوما فاجتمع علماء الثقات من الاوطان كالفساخر و  
 السواد والكابل وغيرها من جميع بلاد اهل الاسلام بعد المرات  
 الثلاثة من توبته وتجديد اسلامه في القرية كالفاني  
 في موضع البير من توابع السواد في سنة احد وثمانين  
 ومائتين والاف من الهجرة النبوية صلى الله عليه وسلم  
 في يوم خامس عشر في شهر ربيع الثاني فطلبوا منه  
 الحضور

الكفرة والبدعة وعبد الصنم ارام الله اقباله وافاض البركات اللهم ارزقه  
 طول العمر والعافية والبقاء اللهم افتحه فتحا بيننا اللهم نصره نصرا عزيزا

### شعر

افتاب آسمان علم فضل وشرع دين مقتدا ورهنا صاحب امام العارفين  
 معدن لعلا بکوي اوکستان سواد باطلوع کرد خورشيد معاني زاندين  
 حامي دين محمد حاوي جمل علوم قائد اعدا دين حارس شرع مبين  
 اختر بوج شريعت در درج معرفت واقدر حقيقت خاتم دين راگين  
 مردان کنت کنز اکاشف اسرار غيب عامل الفقر فخر عالم اليقين  
 دست جو شمع عروة الوثقى استبرار نعيم دانشو مستر شد آن فيض را حبل المتين  
 ماضي افابد عنت قاصع بنيان كفر فاسخ طومار شرکت رافع اعلام دين  
 ساکنان راه حق را بر در شمس مردم ز غيب ميرد او از طلبتم فادخلوها خالدين  
 در رياضات عبادات کرامات کمال نادر العصر است ايندم در هر دري زمين  
 در کرامات خوارق شمه قافا شد خاص در هند وخراسان عرب هم ترکچين  
 گشت از بين قدوس کوه صفا سواد مثل فردوس نعيم و جنت خلد برين  
 است در تلقين چو اکثر از ان بوس قلب قلوب قاصرين مؤمنين



تا بود اجراء شرع و رونق دين در جهان  
بار فيض شامل هر خاص و عام مؤمنين  
که ز طوق استانش بند ممدی قاصر  
ليک بر يادش همي برخاک محال دجيبين  
**وله ايضا**  
ز آمد آمد تشریف آسره چونا جوشیدن دلها  
الا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها  
رو بار یک سنکستان نضال دید و گفتند  
که عشق اسان نمود اول و طافند مشکها  
نشدمر لي براهل کین عروبي جمله مقصد  
ز قباب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها  
فرونگداشت انحضرت طریق حرب ساما  
که ساکب یخچر نبود ز راه و رسم منزلها  
ز حال کوشش اینها که و مه اگر شد  
طمان کي ماند آن دلا ز کز و سازند محف  
نضار را هنوز اول قدم از جا نشد پیر  
جرس و ریاد میدارد که برینید محالها  
رقرس جیش نصرانی بجز خون طپانگند  
کجا دانند حالها سبکسار آساحلها  
بامید شهادة غازیان ممتد فلک کشند  
متی ماملق من قوی دع الدنیا و اهلها  
انکه تشریف خوشش هرگز نکند بر زبان  
انکه اوصافش نمی اید بتقریر بیان  
سایه حق افتاب روی نور افشان است  
از چین می تابانش نور هفت خورشید  
سرو قد کلر خ یوسف لقادر انزاد  
خوش سخن شیرین زبان نکته شیخ خوش  
در شریعت مستقیم در حلقت بالیقین  
در حقیقت دورین در معرفت نکته وار

انهر چشم مؤمنان کل شیخ چشم مرتدین  
غازی شمشیرن اقلیم گیر از کافران  
در سخا و قحاطم گمانی نبودش چون  
داد عدلش داند در جهان نو شیران  
تقبل یا ولی الله سوا لی  
اغث یا غوث امد دینی بحالی  
خدا یا ولی ذات عالی  
پمک الفتلا ارشاد و الی  
یقین کشته که هستی ملکب انشا  
چهران از فیض و رشد نفع ابد  
تو شاهی بر سر ابدال او قاد  
غلامان تو از قید غم آزاد  
وجودت آیت از رحم الهی  
شد شرع بنی از تو مباهی  
پمک فقر شاه بی سیاهی  
شد شرع بنی از تو مباهی  
رسید فیضت از سر تا پیماهی  
بشرق غرب روشن کشته مات  
منور ربع سکون از پیامت  
تو غوث وقت هستی با کرامت  
خدا دارد تو هر دم سلامت  
بظاهر نام پاکت حرز جانست  
بباطن ها فیوضاتت روانست  
جلویم ملج کین شیخ زمانست  
امام وقت شاه عارفانست  
بمحض لطف بی هتای داور  
مجدد هر صدي باشد مقرر  
نملک نکته ی از صدق صادر  
مجدد وقت ماهی هستی تو ظاهر  
جو جای نکت هر صبح مر شام  
فراهم امد هم خاص هم عام



زهندستان کابل روم هم شام  
 نگاهت بی نو سازد تو نگر  
 زرت می نماید شمس انوار  
 ندارد کس کسی این نکته باور  
 نصاری آنکه او هست شاهد کافر  
 مهیا کرد بهر جنگ لشکر  
 غرض سحر ماه شد جنگ کربدیش  
 نمایا شد ترا فتح الهی  
 زبیس در معرفت با غر و جاه  
 چو شاهانی جهان را بنده کردی  
 وهابی و فرقه را شرمند کردی  
 چو یک ملاهی کوته بد وهابی  
 شنیدی چو توزین سان اضطراب  
 غرض مضطر شد علماء دین کار  
 بتکفرش بجل بنوشت لاچار  
 بیابند بحر فیضت جملگی عام  
 مس مقلوب و طهارا کند زار  
 بحال بیکسان لله بنکر  
 نمایم بیتی این قول اشهر  
 بسا سامان ز تیغ نیز خنجر  
 مقابل از خودی خود بر ابو  
 که کشته تنگ انکر نیز بد اندیش  
 بید خواست شکست آمد تباهی  
 کریزان شدن تو باز این سپاهی  
 تو شرع مصطفی را زنده کردی  
 غلط بل یخنیشان را کند کردی  
 بدین احمد افکند خرابی  
 نمودی جمع علماء باشتابی  
 بغیر شرع دیدندش چو اسرار  
 فرستادند در قربات امصار  
 بتخت

بتخت معرفت چون قاجلاری  
 بدست هر دو تیغ شرع دار  
 ز کردش پای دوران پایماله  
 ز دست و پنج غم اندر ملاله  
 ز تنها زار و مسکین و حقیرم  
 تسلط کرد بر من و شوهرم  
 چون زد یکت رسیدم از دور دور  
 ز انوار تجلی ساز پر نور  
 روان فرما طالب دین دنیا  
 ز مهد فرش تاعرش معلی  
 نیازی آمد از بهر قظلم  
 بحال بنده مسکین آسم  
 و رتبت هذا لکتاب علی اربعة ابواب فی بیان اهل الکفر  
 والوثاب وسعیت فی الدین الی غایة التحقیق فی رد  
 اهل الخد و اهل الهواء والبدع والزنادیة و سمية  
 عجب دریای فیضت کشته جان  
 رسیدم هر درت اینک هزاران  
 چکویم آنچه بر سید بحال  
 ز دست مفلسی در اختلا لم  
 بدست نفس شیطان هم اسیرم  
 ز پا افتاده ام شود سستگیرم  
 ز جام فیض خود کن مست خمور  
 نما ویران باطن بدست معور  
 مذکر کن پذیر ذات مو لا  
 مجلی کن مجلی کن حجابی  
 کند رازی ز دست ظلم اظلم  
 ترحم یا ولی الله ترحم  
 ۱۳۸۱



ببرهان المؤمنين على عقائد المضلين الباب الاول  
في بيان عقائد سيد امير ساكن كوت وثبوت  
تكفيره وتزندقه مع شواهد ها وبيان فضائل الشهادة  
في اول هذا الباب الباب الثاني في بيان قبول الشهادة  
على عقائد سيد امير المذكور هل تقبل ام لا  
الباب الثالث في بيان توبة الذنوب هل تقبل ام لا  
بيسوا وتوجروا الباب الرابع في بيان الساكنات و  
المشكيات والمتنبلت في تكفير سيد امير وتوا بعه و  
معاونته ومواكلته الباب الاول في بيان عقائد سيد  
امير ساكن كوته وثبوت تكفيره وتزندقه مع  
الشواهد ها وبيان فضائل لشهادته بعد كتاب ادب  
القاضي وبينهما المناسبة اذا القاضي في قضاائه يحتاج  
او لا الى شهادة الشهود عند انكار الخصم <sup>في</sup> ان  
محاسن الشهادة كثيرة وفضايلها عزيزة منها  
ان الشهادة صفت من صفات الله تعالى <sup>الذاتية</sup> <sup>الذاتية</sup>  
قلالة

يفعلون

قال الله تعالى ثم الله شهيد على ما يفهمون  
وقال الله على كل شيء شهيد ولا يشك ما قل في  
حسن صفات الله تعالى كما لعلم والقدره و  
منها ان مبنى الشهادة على الصدق والصدق حسن  
لمعنى في عينه بحيث لا يقبل النسخ ولا يتبدل حسنه في  
وقت من الاوقات ولا يشك في احسن شيء كان حسنه  
الذاته اذا الشهادة ليست الاخبار بصدق عند القاضي  
وكانت الشهادة حسنة لذاتها بحسن الصدق لذاته  
فان قلت كم من خير صدق هو منتهى عند فلو كان  
الصدق حسنا لمعنى في عينه لما وراى القمى وذلك  
لتركية النفس والغيبة قال الله فلا تزكوا أنفسكم  
وتزكية اخبار عن نفسه بما يمد له هو فيه وكذلك  
الغيبة قال الله تعالى ولا يفتب بعصمكم بعضا و  
الغيبة اخبار عن حال رجل بما يشبهه الذي هو عن  
صادق فيه لانه لو كان هو كاذبا فيه لكان لهتا فانا  
١٥٠



وزور الاغربة قلت النهي في تزكية النفس بسبب  
تضمن معنا الاعجاب والتفوق على الغير بذلك و  
الا فالتزكية حسن في نفسها من حيث انها صدق و  
الشيء يحسن في ذاته فالنهي عنه بسبب ما يفترن  
به فكان النهي رجعا في الحقيقة الى ذلك الشيء المقترن  
به لا الى الشيء الذي هو في حسن ذاته حتى انك لو  
قلت لا تفعل الا وانت خاشع فالنهي وان كان مضافا الى  
الصلوة صورة ركن هو في حقيقة راجع الى ترك الخشوع  
فان الصلوة ليست <sup>منهي</sup> عنها بل ترك الخشوع منهي عنه وكذلك  
في قوله تعالى ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا  
الله عدواً بغير علم وانما طعننا عن سبب ما يدعوا من  
دون الله بسبب شيء يفترن به وهو سببهم الله تعالى حتى  
يحتج ان تزكية النفس اذا لم يتضمن ما قلت فهي غير منيية  
قال الله تعالى خبرا عن يوسف عليه السلام فاجعلني على خزائن  
الارض انك حفيظ عليم وكذلك في غيبة النهي للغيبة

نفسها بل شيء قريب يقترن بها وهو لا يذاع حتى ان الغيبة  
اذا كانت بحال من هو منكم في الغيبة كانت هي لتحريم الغير  
عنه فحينئذ يجوز قال النبي صلى الله عليه وسلم اذكروا الفاجر  
بما فيه ومنها ان فيها احياء الحقوق الذاتية وابداء الدعوى  
الناصبة وهو المقصود في الباب ومحجوب اولي الالباب و  
فيه يقع لغيره من الناس قال عليه السلام خير الناس من ينفع الناس  
ومنها ان فيها امثال امر الله بقوله كونوا قوامين لله شهداء  
بالقسط وانتم امامي لله بقوله ولا تكتموا الشهادة وبناء الاسلام  
على شيئين امثال ما امر الله به وانتم امامي الله عنه ومنها استحباب  
الاکرام الثابت فيما بين العباد والاعظام القاريين اهل البلاد  
قال النبي صلى الله عليه وسلم اكرموا الشهود فان الله تعالى الحي يحق  
هم ثم يحتاج علمنا الى بيان الشهادة لغة وشرعا وسببا  
وشروطها وركبها وحكمها اما اللغة فالشهادة هي الاخبار  
بصورة الشيء عن مشاهدة وعيان فمن هذا قالوا انها  
مشتقة من المشاهدة اللاتي تنبئ عن المعاني



فسميت الشهادة بما لان السبب المطلق للأداء المعانية  
فسمى الأداء الشهادة اطلاقاً فالاسم السبب على السبب وقيل  
هي مشتقة من الشهور بمعنى المحضون لان الشاهد يحضر  
مجلس القاضي للأداء فسمى الخاص شاهداً وأداءه شهادة  
وأما في اصطلاح أهل الشريعة فهي عبارة عن اخبار بصدق  
شروط فيه مجلس القضاء والفظلة الشهادة فقولنا اجبا  
بصدق جنس تدخل تحته الاقرار والدعوى والا نكار  
والشهادة فان كل واحد منها اخبار بصدق اذا كان الاصر  
على وفاق ما قالوا فان الاقرار اخبار بما في يده لغيره و  
الدعوى اخبار بما في يد غيره لنفسه وقولنا مشروطاً فيه مجلس  
القضاء والفظلة الشهادة فصل يخرج هذه الاخبار وسما  
يرك الاخبارات الصادقة عن الشهادة وأما سببها فنو  
عان سبب في حق التحمل وسبب في حق الاداء <sup>أما في</sup> التحمل  
فمعانيه سبب تحمل الشهادة ومشاهدته وأما في حق الاداء  
فطلب المدعي من الشاهد اداء الشهادة وخوف

فوت حق المدعي حتى انه لو كان عند شهادة ولم يعلم بالمدعي  
وهو في حال لولم يشهد يفوت حق المدعي يلزم عليه اداء  
الشهادة وأما شرطها فالعقل الكامل والظبط والولاية  
والقدرة على التمييز بين المدعي والمدعى عليه ولم يذكر الاسلام  
لان كافر أهل الشهادة فيما بين الكفار وأما ركناها فاستعمال  
لفظ اشهد على وجه الاخبار عند القاضي عند استجتماع  
هذه الشرائط فقيده بقوله على وجه الاخبار احترازاً  
عن استعمال لفظه اشهد على وجه انفسهم كما مر في الايمان  
وأما حكمها فوجوب الحكم على القاضي بما يقضيه الشهادة  
وفي المبسوط انه القياس كون الشهادة في الاحكام لا بد  
خبر محتمل للصدق والكذب والمحتمل لا يكون حجة ملزمة  
ولان خبر الواحد لا يوجب العلم والقضاء ملزم فيستدعي  
موجب للعلم الا ترى ان الشهادة التي هي دون القضاء  
تستدعي سبباً موجباً للعلم وهو المعانية فالقضاء  
اولى ولكننا تركنا ذلك بالنصوص التي فيها الحكم بالعمل



الشهادة من ذلك قوله واستشهدوا شهيدين من رجالكم  
وتعال اثنتان ذوات عدل منكم وقال عليه السلام البيعة  
على المدعي وفيه معنيان أحدهما حاجته الناس إلى ذلك  
لأن المنازعات والخصومات تكثر بين الناس وتتعدى  
إقامة الحجّة الموحدة للعلم في كل خصومة والتكليف  
بحسب الوسع والثاني معنى أكرام الشهود حيث جعل  
الشرع شأنهم حجة لإيجاب القضاء مع احتمال الكذب  
إذا اظهر رجحان جانب الصدق وإليه أشار النبي صلى  
الله عليه وسلم في قوله أكرمو الشهود فإن الله تعالى  
يحبي المحقوقي بهم ولما خص الله تعالى هذه الأمة بالكرامات  
وصفهم بأنهم شهداء على الناس في القيمة فقال الله تعالى  
وكذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس  
وقد يجب العمل بما لا يوجب علم اليقين كالقياس بالأحكام  
بغالب الراي في الاجتهاد والشهادة فرض يلزم الشهود  
لا يسعهم كتمانها في النهاية لقوله تعالى فاستشهدوا  
كذا

شهيدين

المختصون للتحقيق كما في امرأة الثالثة فلم يجبي فاضطر  
العلماء وطلبوا الشهود العدول الذين ركبوا أسوأ مخالفا  
للدين القويم وجاء شاهدين فاضلين عادلين في المرتبة  
الأول من هريده نظر محمد الفاضل ساكن كابلند والفاضل  
محمد ي ساكن نور كندي وشهداء على أن سيد امير  
المذكور قال حين خطب أن رسول الله صلى الله عليه  
وسلم كان متوجها إلى قلب نفسه ليسلم فلم يسلم إلى  
حين موته فحكم هذه الشهادة كفر بالاتفاق لأن تكفير  
كل مؤمن كفر فتكفيره صلى الله عليه وسلم مطلقا كفر بطريق  
الأولى بل سببه صلى الله عليه وسلم أن رضي بالظلم أو بال  
المعصية فإنه يصير كافرا لو استحسن الكفر والظلم والمعصية  
فإنه يصير كافرا وكذلك لو لم يفرق بين الكفر والإسلام  
أولم يفرق بين المعصية والطاعة أو بين الحلال والحرام  
فإنه يصير كافرا وكذلك لو نوى أن يكفر فإنه يصير كافرا  
الحال كذلك لو شهد على أحد من المسلمين بالكفر فإنه

وجاء شهيدين  
فاضلين في المرتبة  
الأولى



يصير كافرا في الحال وكذلك لو ظهر من نفسه شعائر  
الكفر من غير تقية فان يصير كافرا كذلك في التمهيد ابو  
الشكور السالمي ومن شتم محمد النبي صلى الله عليه وسلم  
من غير اضطرار كان كافرا العياذ بالله تعالى والله  
الموفق كذلك في النهاية في كتاب الاكرام ولوعاب نبيا  
يكفر في الدنيا بيع لوعاب النبي عليه السلام بشي من العيوب  
يكفر لانه استخفاف به وفي الاصل من سب رسول الله  
صلى الله عليه وسلم او غيره من النبيين من مسلم او كافرا  
قتل في المحيط من شتم النبي صلى الله عليه وسلم او اهانة  
او عاب في امر دينه او في شخصه او في وصف من او صاف  
ذاته سواء كان الشاتم مثلا من امته او غيرها وسواء كان  
من اهل الكتب او غيره ذميا كان او حربيا سواء كان الشا  
او الاهانة او العيب صادرا عنه عمدا او قصدا او سهوا  
او غفلة او جبا او هنكا فقد كفر خلود بحيث ان تاب  
له قبل التوبة ابد لا عند الله ولا عند رسول الله صلى الله

عليه

ب  
الشتم

عليه وسلم ولا عند الناس وحكم في الشرعية  
المطهرة عند متأخر المجتهدين اجماعا وعند اكثر المتقدمين  
القتل قطعا ولا يداهن السلطان او نايبه في حكم قتله  
كذلك في خلاصة الكبرى في كتاب الفاظ الكفر اذ فيه ان  
مرء الشريعة الحزفية والكتاب وسنة النبوة وعدم  
الاعتماد عليهما وتجويز الخطاء والبطلان فيهما العياذ  
بالله تعالى فالواجب على كل من سمع مثله هذه الاقاويل  
الباطلة الانكار على قائله والحزم ببطلان مقالته  
بلا شك ولا تردد ولا توقف ولا تلبث ولا فهو من حملتهم  
يحكم بالزندقة عليهم كذلك في لطيفة المحمدية فالواجب  
على كل من سمع امثال تلك الاقاويل الباطلة الانكار  
على قائله والحزم ببطلان كلامه بلا شك ولا تردد ولا  
توقف ولا تلبث ولا فهو يكون من حملتهم ويحكم عليه  
بالزندقة لما كانوا في الاعتقاد بهذه المرتبة كاذبين  
ولا ينال الشيطان مناسبتهم فيهم كنهه في خزانة الاسرار

اذ روى الشريعة



وقد اتفق الائمة على من ارتد عن الاسلام وجب قتله  
وعلى ان قتل الزنديق واجب وهو الذي يستمر الكفر و  
يظهر به الاسلام كذا في ميزان الشعراني من نفسه كل  
سلم ارتد فتوبة مقبولة الاجماعه من تكررت ردة  
على ما مر والكافر بسب النبي من الانبياء فانه يقتل جلا  
ولا تقبل توبة مطلقا ولو سب الله تعالى قبلت لانه  
حق الله تعالى ولاول حق العبد لايزول بالتوبة ومن  
شك في عدا به وكفره كفر كذا في در المختار في باب  
المرتد كل كافر تاب توبته مقبولة في الدنيا والاخرة  
الاجماعه الكافر بسب النبي من الانبياء وبسب الشيخين  
او احدهما وبالسحر ولو اهرة وبالنردة اذا اخذ قبل توبة  
كذا في الاشياء المتطائر والفرق بين السب النبي صلى الله  
عليه وسلم وبين سب الله تعالى از سب الله تعالى دون سب النبي  
صلى الله عليه وسلم كذا في خلاصة الكبرى **وجاء من سديد**  
محمد هادق الفاضل ساكن تنكي وجمعه دار ساكن تنوي

مسلمه عدم قبول التوبة

وجاء شاهدين  
فاقليين في المرتبة  
الثانية

وجاء شاهدين فاضلين في المرتبة الثانية وشهد علي ان سيد امير  
الذكور قال ما في ايطا جبرائيل عليه السلام في هذه الايام فاجاب  
بان القصور فيكم والا فاجبرائيل يمشي في سلكنا كواحد من  
الكناسيين هذا ايضا كفر فان الملائكة ممن يجب تعظيمه كذا في الحادية  
**والله تبارك وتعالى** من كان عدو الله وملئكته ورسوله وجبريل  
وميكال فان الله عدو للكافرين اي لهم نجاء بالظاهر ليدل على ان الله  
تعالى انما عاداهم لكفرهم وان عدو الملائكة كفر بعداوة الانبياء ومن  
عادهم عاداه الله تعالى كذا في التفسير المذارك ومن ابغض ملكا  
يصير كافرا ومن شتم ملكا يصير كافرا والايان لهم واجب و  
الملائكة والانبياء سواء والدرجة والرتبة ثبت انهم افقد  
من الاولياء من الانس كذا في التمهيد ابو شكور السلي  
وان شتم الملائكة كالا نبياء عليهم السلام ومن  
حوادث الفتوى ما لو حكم حنفي يكفره بسب  
نبي في الدار المختار لو قال لا اسمع شهادة فلان  
وان كان جبرائيل وميكائيل يكفر رجل عاب ملكا



من المثلثة قال ابو زر رضي الله عنه الاستخفاف بالملك  
 كفر كذا في الفتاوي عالم كبير **الجزء الثالث النوع الثالث**  
 كفر حكيم وما جعله الشارع بالتكذيب كاستخفاف ما يجب  
 تعظيمه من الله تعالى وكتبته وملائكته ورسوله واليوم لا  
 وما فيه والشرعية وعلومها والرضا بكفر نفسه مطلقا  
 ويكفر غيره استخفافا له بالاتفاق ومطلقا عند البعض  
 التحكم بما يوجب كائفا من غير سبق اللسان عالما بان  
 كفر بالاتفاق وجاهلا به عند عامة العلماء وكذا الفعل  
 ولو هنزلا ومزاحا بلا اعتقاد مدلوله بل مع الاعتقاد  
 خلافه فانه يكفر به عند الله تعالى ايضا قال يفيده  
 اعتقاد الحق وسببه قصد اظهار الظرافته والبلادة  
 واتيان الامر الفريب وتطيبا لمجلى واصحاب الحاضرين  
 بالهزل والطنز والمزاح او شدة الغضب والصبر وبالمجمل  
 الخفة والشرع على الكلام والمحاكات وعدم حفظ اللسان و  
 الاعضاء وعدم المبالاة الكفر بعد الايمان من حبس الطاعة

كلها

كلها وذهب النكاح وحل دمه وحرمة ذمته وعذاب  
 المخلد في نار بدون التوبة كذا في طريقة المحمدية و  
 اما الهان والمستمز اذا تكلم بالكفر استخفافا مزاحا واستمزا  
 يكون كفر عند الكل وان كان اعتقاده خلاف ذلك الا  
 استخفاف في الدين فانه يصير كافرا رجل قال لغيره ديار تو  
 بر من جناحتك كه چون ديدار ملك الموت اختلقوفيه قال اكثر  
 يكون كافرا وقال بعضهم ان كان ذلك العداوة ملك الموت  
 يصير كافرا كذا في قاضيان **نوع اخر** في ما يعول الى المثلثة  
 عليهم السلام اذ قال لغيره رويتي اياك كرويته ملك الموت  
 هو خطأ عظيم وهل يكفر هذا لقائل فيه اختلاف المشايخ بعضهم  
 قالوا يكفر واكثرهم على انه لا يكفر وكذلك لو قال چون روي تو  
 ملك الموت بيني بنديا كه ملك الموت تست ولو قال كه روي فلان  
 دشمن دارم چون روي ملك الموت اكثر المشايخ على انه يكفر كذا في  
 محيط القاضية ابرهاني **بداية** هر چه بد و ايمان آوردن واجب است  
 استخفاف بازي كردن بدان كفر است و بزهري هزل واقسوس زياد



کردن بوجه نقص و عیب و نگو هوش کردن کفر است از خبر آنکه ایمان  
اوردن بد واجب است و انرا بزرگ داشتند و واجب است ایمان  
اوردن بخدای را و صفات او و بنامهای او واجب است و ای فرض  
است و ایمان اوردن به پیغمبر صلعم السلام و یقین آن و بوعده  
های ایزد تعالی واجب است ای فرض است چنانچه در اول کتاب  
ذکر کرده است پس خدای تعالی با صفاتی از صفات او یا نای از نامهای  
او را برای هنر و افسوس یا بوجه نقصان و عیب یا دکنند کافر شود  
فی الصلوة المسعودی **وجاء من مرید فضل احمد** العالم ساکن  
مرغوز و عبد البصیر المفاضل ساکن اباخیل و شمل علی بن سید  
امیر المذکور قال کل عالم حسن الخلق فهو لائق النبوة و  
هذا ایضا کفر اعلم بان الواجب علی کل عاقل ان یعترف ان محمدا  
صلعم علیه وسلم کان رسول الله ولا يجوز العزل والخلع عن  
النبوة علی ما ذکرنا و کان ختم الانبیاء ولا يجوز بعده ان یکون  
نبیا غیره و لعل علیه السلام و كانت مدقة عیبه علیه الصلوة  
والسلام قبله بالرسالة والشریعة و وفاته یکون **بعد**

اهلین  
فای المذ  
شائسته

**و قال الروافض** ان العالم لا یکون خالیاً عن النبی قط هذا  
کفر لان الله تعالی قال و خاتم النبیین و من ادعی النبوة فی  
زماننا فانه یصیر کافرا و من طلب منه المعجزة فانه یصیر کافرا  
لانه شک فی النص و یجب الاعتقاد بان ما کان لاحد شریکة  
فی النبوة محمد صلی الله علیه وسلم بخلاف ما قاله الروافض ان  
علینا کان شریکا لمحمد صلی الله علیه وسلم فی النبوة و هذا منهم  
کفر و یجب الاعتقاد بان محمد صلی الله علیه وسلم کان اعلم الخلق یق  
وافضلهم بخلاف ما قاله الروافض ان علیا کان اعلم من محمد  
صلعم علیه وسلم و افضل و هذا منهم کفر و قال بعضهم ان جبرئیل  
علیه السلام غلط فی الوحي لان النبوة کان لعلی رضی الله عنه فغلط  
جبرائیل علیه السلام و اوجی الی محمد صلی الله علیه وسلم و هذا کفر  
لان الله تعالی قال محمد رسول الله و لا نهم و صفو  
الله تعالی بالجمال لان الغلط لا یکون من الملئكة  
و لوجاء منه فکیف یجوز من الله تعالی و قال بعض  
الحشویة ان عزیرا یل علیه السلام غلط فی قبض



روح فلان من المدينة او من الروم والقول به  
كفر في ابطال الحيوة وحدوث الممات ولو جاز  
الغلط على عزرائيل عليه السلام لجاز الغلط على  
جبرائيل عليه السلام ولو جاز على جبرائيل عليه السلام  
فربما ما يكون الرسالة لعلي رضي الله فجااء الى محمد  
صلى الله عليه وسلم او كان لفرعون فجااء الى  
موسى عليه السلام فانه يصير كافر بلا خلاف او ما  
ما قاله الروافض ان عليا رضي الله عنه كان اعلم  
من النبي صلى الله عليه وسلم لان كان بمنزلة الخضر  
من موسى عليه السلام وكان لعلي علم الكواثر بدليل  
ما روي عن عبد الله ابن عباس رضي الله عنهما انه  
قال لعلي علم الكواثر قلنا انما كان لتلك العلوم تنقل  
النبي صلى الله عليه وسلم اياه لان النبي صلى الله عليه و  
سلم علم ذلك بدليل ما روي عن عيسى رضي الله عنه  
انه قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال لي اقم

فانك ففقت في فنفت في في فلم يلتبس على بعد ذلك  
حكم فثبت ان جميع ما له علم على رضي الله انما كان ذلك  
ببركة رسول الله صلى الله عليه وسلم وتعليم اياه واما  
قوله انه كان بمنزلة الخضر من موسى عليه السلام  
قلنا ان موسى عليه الصلوة والسلام كان افضل واعلم  
من خضر لانه كان صاحب الشريعة وصاحب الكتاب  
فاما الخضر عليه السلام اختلف الناس فيه قال بعضهم بانه  
نبي وقال بعضهم بانه رسول الله واجمعوا على انه ليس  
بصاحب الشريعة ولا صاحب الكتاب بالاتفاق ثم  
شهد رسول الله صلى الله عليه وسلم صاحب الشريعة  
وصاحب الكتاب وكان افضل واعلم من جميع الانبياء  
والرسل صلوة الله عليهم اجمعين فاما على رضي الله  
عنه اسلم على يده فكيف يكون اعلم منه وافضل ومن  
المتقدم ان عليا كان اعلم وافضل منه فانه يصير كافر او ما  
من قال ان عليا شريكا في النبوة احتجوا بقوله عليه السلام



حيث قال آيا على اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون  
عن موسى عليهم السلام ثم هارون كان نبيا فكن لك  
على وجيب ان يكون نبيا الجواب قلنا بان تمام الخبر الى  
ان قال لا نر لا بنى بعدي اما قوله ما ترضى ان تكون مني  
بمنزلة هارون من موسى عليهم السلام اراد به القرابة  
والخلفة غير النبوة كذا في تهذيب ابو شيون سالمي **المبحث**  
**الخامس في ان مبعوث الى الثقليين لا الى العرب خاصة**  
على زعم بعض اليهود والنصارى زعمنا منهم ان الاحتياج  
الى النبي انما كان للعرب خاصة دون اهل الكتابين  
ورد بما مر من احتياج الكل الى من تجدد اهل الشريعة  
بل احتياج اليهود والنصارى اكثر لا خلد دينهم بالتحريف  
وافتراف الضلالات مع ادعائهم انهم عند الله تعالى والد  
ليل على عموم بعثته وكونه خاتم النبيين لا بنى بعث ولا  
يشع شريعته لانه ادعى ذلك بحيث لا يحتمل التأويل واظهر  
العجزة على وفقه وان كتابه المعجز قد شهد بذلك قطعا كقول

تعالى

١٣٥  
تعالى وما ارسلناك الا كافة للناس ان رسول الله اليكم جميعا قل  
ارجي الي افه استمع نفر من الجن الايت ولكن رسول الله وخاتم النبيين  
ينظر على الدين كله لا يقال ففى القرآن ما يدل على ان التورية و  
الانجيل هدى للناس من غير تفرقة بين ما يوافق القرآن ويخالفه  
فيخص هداية القرآن وبعث محمد عليه السلام بقوله الذين هم العرب على ما  
يشير اليه قوله تعالى وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لا فانقول  
هدى للناس قبل نزول القرآن او هدى لهم الى الايمان بمحمد صلى الله  
عليه وسلم والاتباع الشريعة لما فيهما من البشارة ببعثة و  
الانبياء عن الاهتداء بمتابعة فان قيل ليس عيسى عليه السلام حيا  
بعد نبينا صاله عليه وسلم رفع الى السماء وسينزل الى الدنيا قلنا  
بل ولكنه على شريعة نبينا عليه السلام لا يسعد الا اتباعه على  
ما قال عليه السلام في حق موسى عليه السلام لو كان حيا لما  
وسعته الا اتباعي فيصح انه خاتم الانبياء عليهم السلام بمعنى انه  
لا يبعث نبي بعده فاجمع المسلمون على ان افضل الانبياء محمد عليه  
السلام خاتم الانبياء لقوله تعالى كنتم خير امة اخرجت للناس و



كذلك جعلتكم امة وسطا وتفصيل الامة من حيث انها اما  
تفضل للرسول الذين هم امة ولا فة مبعوث الى الثقليين  
وخاتم الانبياء والرسول عليهم السلام ومعجزته الظاهرة الباهرة  
باقية على وجه الزمان وشريعته ناسخة لجميع الاديان وفيها  
دقة فائتة في القيمة على كافة البشرى غير ذلك من خصائصه  
لا تعد ولا تحصى وقوله تعالى ورفع بعضهم درجات اشار الى  
ذلك والا حاديث الصحيح في هذه المعنى كثيرة حتى قال عليه السلام  
انا اكرم الاولين والاخرين على الله ولا فخر لي بما قال لا تخروني  
على موسى وما ينبغي لعبد ان يقول انا خير من يونس بن  
مثنى تواضع منه وتخلعوا في الا فضل بعد فقيل ادم عليه السلام لكونه ادم  
البشر وقيل نوح عليه السلام بطول عبادته ومجاهدته وقيل ابراهيم عليه السلام  
لزيادة توكله واطمينانه وقيل موسى عليه السلام بكلم الله تعالى وحده  
وقيل عيسى عليه السلام روح الله وصفه وفضله النضرى على الكل بانه  
كلنا نقاه الله الى امر به وروح منه طاهر مقدس لم يخلق من  
نطفة وقد ولدته سيدة العالمين المطهرة من الادناس و

تولى

تولى في حجر الانبياء والاويلياء عليهم السلام وتكلم في المهد بعجوبة نفسه  
وبربوبيته الله تعالى له اجل زمانا من التوحيد والشرائع ولم يلتفت  
زخرف الدنيا ولم يستمتع بلذاتها ولم يدخر قوت يوم ولم يبيع  
في هلاك النفس او يسيبها او استرقاقها ولا في اخذ مال ولا ولد ولا  
ايضا لاحد من معجزاته من احيا الموتى وابرى لامه ولا برصا لغير  
المعجرات واشهرها انه هو في السماء من زهرة الاحياء ونبوته مما اتفق  
عليها مذوا لا راء واعترف اما خاتم الانبياء عليه السلام والجواب ان  
البعض من ذلك حجة لنا وشاهد بفضل نبينا صلى الله عليه وسلم  
لولادة من المشركين والمشركات والتربى في حجرهم مع المواقف  
على التوحيد والطاعات كما لا قبلا على الجهاد ونفع المشركين وفهم  
اعلاء الدين وكالقيام بمصالح نظام العالم مع الاستغراق في التوحيد  
الى جناب القدس واما معجزاته فانما اشتهرت تلك الشهرة  
باخبار من نبينا صلى الله عليه وسلم وكتابه ومع ذلك فائدة هي من  
معجزاته انه لو كان ميتا في الارض انفع للامت من ان يكون حيا في السماء  
حيث صالت الروح المقدسة محبطة للبركت ومصعد للدعوات



و موطن الاجتماعات على الطاعات الى غير ذلك من انواع خيرات  
 ونبوة محمد عليه الصلوة والسلام مما انطق به العجماء وشمس به رب  
 الارض والسماوات وفق من سبقه من الانبياء عليه وعليهم الصلوة  
 والسلام وخصايصه مما لا يخطئه العد ولا احصاء وقد اشرق  
 الارض بنور ما اشرق الشمس في كبد السماء فسيح الخضر انبياح الكلاب في  
 البيلة لقر كذا في غير ما انفقوا ايد المسوي بشرح المقاصد من نفسه وكتاب تقي  
 الهيمن نوشته اند که افاضل ايجايه به بديهه جناحه اقتضا ميکند تشخص من  
 را بيان حيثيت که مشارکت و کري در ممکن نباشد همچنان افاضه تکميله  
 اقتضا ميکند تشخص کمال را و تشخص مفاض عليه بحسب اين کمال پس  
 هيمن است که ممکن نيست وجود نبوي بعد سيد المرسلين خاتم ابن و و رانته  
 ملحقات و مترجمان نيکه شاه ولي الله صاحب نوشته اند که موافق است با سلسله  
 صالح انصاريين و فقيهاي محدثين و مصرح در کتب شان علامه نور شيرازي  
 کتاب اعتد نوشته و نه انکه کوييد بعد از وي نبوي و کي بود يا هست يا خواهد  
 انکه نبوي کوييد که امکان دارد باشد کافر است اين شرط و رسيته ايمان بخاتم انبيا  
 محمد مصطفی صلي الله عليه و سلم علامه خناني و شرح شفا قاضي عياض نوشته و من  
 ادعي

ادعي النبوة لنفسه بعد نبينا صلي الله عليه و سلم كالخيار ابي عبيد ١١  
 النقي وغيره قال ابن حجر و يظهر كفر من طلب منه محجزة لانه يطلب منه  
 محجزة للصدق مع استحالة المعلومية من الذين بالضرورة نعم ان اد  
 لذلك تسفيهه و تكذيبه فلا كفر به ملا علي قاري در شرح شفا نوشته  
 و يمكن حمله على انه يجوز كون نبي مرسل يظهر بعد نبينا عليه الصلوة و  
 السلام فيكون اهره اشد و لهذا قال بعض علمائنا ان من ادعي النبوة فقال  
 له قائل اظهر المعجزة كفر علامه شيرازي در حقه شرح منهاج در كتاب الردة نوشته  
 او كذب رسول او نبينا او جواز نبوة احد بعد وجود نبينا صلي الله عليه و سلم  
 عليه السلام نبي قبل فليبرر منه نعم النبوة بعد وجود نبينا صلي الله عليه و سلم كتمني كفر  
 سلم بقصد الرضا به لا تشديد عليه و جلد ترديد باز محمد الفاضل و محمد الفاضل  
 و محمد علي اسيد امير المذکور قال ان رسول الله صلي الله عليه و سلم جاء في فوضع  
 رسوله علي محمدي خريما فقلت له ما سبب حررك فقال نسيت اية من  
 ايات القرآن فذكرها له و هذا ايضا كفر تخفيف و تنقيص لثانته صلي الله  
 عليه و سلم وان اراد به لا تخفاف و العداوة كان كفر و لو قال بالفارسية  
 ان فلان يتقرب بوري منكم بوري او اراد به لو كان فلان رسول الله عليه و سلم

و جاء بشره هديين  
 الفاضلان في المر  
 سية الرابعة



لم يعم به كان كفاً إذا عاب رجلاً لبني صلي الله عليه وسلم في شيء كماله  
كافراً قال بعض العلماء لو قال شعر النبي صلي الله عليه وسلم شعر من شعره  
فقد كفر وعن أبي حفص الكبير رحمه الله تعالى عليه من عاب النبي عليه  
السلام بشعر من شعره فقد كفر ولو قال الجن النبي صلي الله عليه وسلم  
ذكر في نوادر الصلوة كفر كذا في قاضيان واستحلال المعصية صغيرة كذا  
أو كبيرة كفر إذا ثبت كونها معصية بدليل قطعي وقد علم ذلك مما  
سبق ولا يستلزم انتسابها كفر ولا استمراء على الشريعة كفر لأن ذلك من إمارات  
التكذيب وعلى هذه الأصول يتفرع كذا في شرح العقائد <sup>التفصيل</sup>  
**البحث السادس** الكفر عدم الإيمان عما من شأنه وهذا معناه  
تصديق النبي صلي الله عليه وسلم في بعض ما علم بحججه به بالضرورة  
والظاهر هذا أعم من تكذيبه صلي الله عليه وسلم في شيء مما علم بحججه به  
على ما ذكره الإمام القرطبي رحمه الله لشموله الكافر الخابي عن  
التصديق والتكذيب واعتقاد الإمام الرازي أن من جملة ما جاء  
به النبي صلي الله عليه وسلم أن تصديقه واجب في كل ما جاء به فمن  
لم يجد قرينه في ذلك ضعيف الظهور والمع فأن قيل من

استحق

استحق بالشرع الطماع أو القبيح المصنف في القاذورات أو شدة  
الزنا بالاختيار كافر إجماعاً وإن كان مصدراً للنبي صلي الله عليه وسلم  
في جميع ما جاء به وحينئذ يسلط على التبريقين وإن جعلت ترك  
الأمور به وإن تكاب المنهي عنه علامات التكذيب وعدم التصديق  
بطلانها بغير الكفرة من الفساد قلنا لو سلم اجتماع التصديق  
المعتبر في الإيمان مع تلك الأمور التي هي كفر فافقوا فيجوز أن يجعل  
الشارع بعض مخطورات الشرع علامة التكذيب فيحكم بكفر  
من التكيه وبوجود التكذيب فيه وانتفاع التصديق عنه كالأ  
منخفض بالشرع وشدة الزنا وبعض ما لا كالزنا وشرب الخمر ونفاق  
ذلك إلى متفق عليه ويختلف فيه ومنصوص عليه ومستنبط من الدليل  
وتفاصيله في كتب الفروع ولهذا يندفع إشكال آخر وهو أنه صاحب  
الناويل في الأصول ما أن يجعل من المكذبين فيلزم تكفير كثير من الفرق  
الاسلامية كاهل البدع والأهواء بالمختلفين من أهل الحق وأما أن  
لا يجعل هذا فيلزم عدم تكفير المنكرين بحشر الأجساد وحدوث العالم  
وعالم الباري تعالى بالجنائيات فأن قاربه لا يتم لئلا يبعد من



قائلا ان اهل الحق النصوص الظاهرة في خلاف مذهبهم وذلك  
لان من النصوص ما علم قطع من الدين انه على ظاهره فتاويل  
تكذيب النبي صلى الله عليه وسلم بخلاف البعض ثم لا يخفى ان  
المراد للتكذيب او عدم التصديق من المكلف ليخرج الصبي  
العاقل الذي لم يصديق اوصح بالتكذيب واما عند القائلين  
بصحة ايمانه وبانه يكفر بالصرح بالتكذيب وان لم يكفر بترك  
التصديق فالمراد بالتكذيب ممن يصح منه الايمان وعدم التصديق  
ممن يجب عليه الايمان وقال القاضي الكفر والحج باله تعالى ورب  
ما يفسر المحجد بالجهل واعتراض بعدم انعكاسه فان كثيرا من  
الكفرة عارفون بالله تعالى مصدقون به غير جاحدين و  
ان اريد المحجد والجهل اعم من ان يكون بوجوده تعالى او لاح  
نيته او شي من صفاته وافعاله واحكامه لزم تكفير كثير من اهل  
الاسلام المخالفين في اصول لان الحق واحد وفاق واجيب  
بان المراد المحجد به في شيء مما علم قطعا انه من احكامه واليه  
بدلك اجمالا وتفصيلا وحيث ان يتردد وينعكس بل وعابا

احسن من التعريف فتكذيب النبي عليه السلام او عدم تصديقه  
لشموله الكفر بالله تعالى من غير وسط النبي عليه السلام  
ككفر بليس وقال له المعتزلة هو قبيح او اخلال بواجب يتحقق  
به اعظم العقاب والاختفاء في ان هذا من احكام الكفر لا  
ذاتياته ولو انهم البيضة التي يتقلد لذهن منها اليه ومع  
هذا فان اريد اعظم العقاب على الاطلاق لم يصدق الا ما هو  
اشد انواع الكفر وان اريد اعظم بالنسبة الى ما دون صدق  
صدق على كثير من المعاصي وان اريد بالنسبة الى الفسق وقد  
فسر والفسق بما يستحق به عقوبة دون عقوبة الكفر  
الذي وراءه وبما خرج من طاعة الله بكيرة من الكبائر ما هو  
افرننا وله التعريف وان قيد الكيرة بغير الكفر عاد الدود  
وبالجملة الاختفاء في اختلاف هذا التعريف وخفائه وما قيل ان  
الكفر عند كل طائفة مقابل لا فريضة الايمان لا يستقيم على القول  
بالمذلة بين المتزلتين اصل ولا على قول السلف ظاهر خائفة من الكفر  
اسم ان الايمان له فان اظهر الايمان خص باسم المنافق وان ظهر الكفر بعد

ككفر بليس



الاسلام خص باسم المرتد لرجوعه عن الاسلام وان قال بالاهيين  
 او اكثر خص باسم المشرقة لاثبات الشريك في الالهية وان كان مستدينا  
 ببعض الاديان والكتب المنسوخة خص باسم الكتاب كاليهود والنصارى  
 وان كان يقول يقدم الوجود اسنادا لحوادث اليه خص باسم الدهر والكان  
 لا يثبت الباري تعالى خص باسم المعطل وان كان مع اعترافه بنبوة  
 النبي صلى الله عليه وسلم واظهاره شعائر الاسلام يبطن عقايد هو كفر  
 بالاتفاق خص باسم الزنوبي وهو في الاصل منصوب الى زيد اسم ك  
 اظهره من ولا في ايام قبادوس انه تاول المجوسي الذي جاز به زردشت  
 الذي يزعمون انه دينهم كذا في غير الفرائد ودرر القوائد المسمى به  
 شرح مقاصد **وجاء من هريدي وجمال الدين** الفاضل ساكن قرية ك  
 وشهد على ان سيد المراد المذكور قال بان الواطة الصبيان مباح  
 لانه غير محدود في الشرع فحكم هذه التمهاده كفر اعلم بان الزجر  
 والتحريم من ايجاب ذلك واستحلال من غير عذر ولا شبهة فانه يصير كاذبا  
 وقالت الروافض والجمعة ان التحريم يكون بمعنى الكراهية ولا يكون  
 بمعنى الزجر والحكمة وقال بعضهم كل ما كان محرما بعين النفس حراما

فائدة

ما هو من مشاهير  
 اهل العلم والتهادة  
 المرتبة الخامس

فانه يوجب الحرمة وما وراء ذلك من الدلالة والتأويل والاشارة والمقتضى  
 والقياس فانه لا يجب الحرمة فلهذا المعنى قالوا بان التحريم الواطة والمنفعة  
 والغناء والرقص والشعر حلال لان الله تعالى ما حرم هذا شيئا في القرآن صريحا  
 لانه قائل في التحريم فاجتنبهه واجتناب يدل الكراهية وكذا ان سمي  
 الواطة منكرا ونحو ذلك الجواب قلنا التحريم حرام بدليل قوله وجس  
 من عمل الشيطان وعمل الشيطان حرام فكل وجس حرام بدليل قوله تعالى  
 ويحرم عليهم الخبيثات وقوله تعالى فاجتنبهوه واجتناب يكون من  
 القبائح المحزنة وقوله تعالى قل فيهما التذكير ومنافع للناس واثمها  
 البر كقولنا روي عن النبي عليه السلام حرمت الخمر لبعينها قليلها وكثيرها  
 السكر من كل شيء اب وقال عليه السلام كل مسكر خمر وكل خمر حرام وكذا ان  
 الواطة حرام بدليل قوله تعالى قانون الفاحشة ما سبقكم بها من احد  
 من العالمين فسمى الواطة فاحشة في اخبار القول لحش حرام بدليل  
 قوله تعالى قل انما حرام ربي القول لحش ما ظهر منها وما بطن وروي  
 عن النبي عليه السلام انه قال ملعون من جمع بين امرأة وابنتها  
 و ملعون من اتى بيمة و ملعون من غير من نجس الارض و ملعون

الكبر من نفعها والاشارة لا يكون الا في المحلات دل انه حرام  
 من استعمل فانه كفر



من عمل عمل قوم لوط وروي عن النبي عليه السلام انه قال اقتلوا الفاعل  
 والمفعول به فدل هذا ان اللواط حرام ومن استحل فانه يكفر كذا في  
 التمهيد ابو شكور السالي وقوله تعالى فمن ابغى وراء ذلك هم  
 العادون وهذه الآية تدل على حرمة المتعة ووطئ الذكران كذا  
 في التفسير المذكور وايضا شهد في المرتبة السادسة على عقايد سيد امير  
 المذكور وايضا شهد جمال الدين الفاضل المذكور ان سيد امير قال  
 بان الله تعالى جاءني مع محمد صلى الله عليه وسلم ومع اصحاب الكبار  
 اربعة فقال لي ان لك بشارة بالجنة وتبني لك قصورا فيها الى  
 يوم القيمة وهذا ايضا كفر بوجوه الثلاثة **الاول** ثبوت المكان  
 والاقوال الله تعالى **والثاني** ثبوت الجسميت كونه تعالى **الثالث**  
 التكلم مع الله تعالى بالمشافة وفيها رجل وصف الله تعالى بان  
 اوب الخت وهذا التبسيه بالاجسام كفر وفيها رجل قال يجوز ان يفعا  
 الله تعالى فعلا لا حكمته فيركك في طريقة المحمدية **نوع اخر في ما**  
 في ذات الله تعالى صفاته اذا وصفه الله تعالى بما لا يليق او سخر باسم  
 من اسماء الله تعالى او باصره او انكر وعده او وعيد يكفر

ان

انما قال فلان كاليهودي في عين الله تعالى يكفر عليه جميعا المشايخ و  
 قيل ان عني به استصحاب فعله لا يكفر وانما قال دست خدا و ذات  
 هذا كفر عند اكثرهم وبعض اصحابنا قالوا ان عني به الجاهل فهو كفر و  
 ان عني به القدرة لا يكون كفرا وانما قال بين يدي الله تعالى قال بعض  
 شايخنا ان هذا اللفظ لا يجوز وقال بعضهم يجوز وقد ذكر الحضان في ادب  
 القاضي حديث علي رضي الله تعالى عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم يقول ما من قاضي او وال يوتي به يوم القيمة حتى توقف  
 بين يدي الله عز وجل على الصراط واد صريح في جواز هذا اللفظ قال  
 الشيخ الامام شمس لائمه الحلواني في ادب القاضي هذا اللفظ موسع في اللسان  
 في العربية والفارسية وان الله تعالى كان منزها عن الجهة ولكن  
 من الاخبار والآثار ومن هذا اللفظ وذكر شمس لائمه السرخسي فقال هذا  
 اللفظ يجوز اطلاقا بالعربية والفارسية ومن يتحيز عن الفارسية  
 لما يتحيز وخفاقة فتستراجهما بالما من حيث الدين فلا بأس به وفي  
 مجموع النوازل انما قال پاي خدا بايد كرفت درين حادث ينظر ان اعتقد  
 ان الله رجلا وهي الجاهلة يكفر وان اراد انه لا جنات في هذا الا بال



عصاة بالله لا يكون كفر وهذا شايع في العرف بان يقول درين كار باي  
فلان بايد كفتن ولا مريدون رجله على الحقيقة ولكنه شيع وان قال  
فلان اخداي آفرين است واز پيش خود را ند يكفر نوع اخر في ذكر مكان الله  
تعالى اذا قال الله تعالى في السماء عال ان اراد به المكان كفر وان اراد به  
الحكاية اما جاء في ظاهر الاخبار لا يكفر وان لم يكن له نيته لا يكفر عند  
الكثرهم وكذلك اذا قال خلافه في نكر از اسنان ادي بيند او قال از عرش مي بيند  
فهذا كفر عند اكثرهم الا ان يقول بالعربية يطع ولو قال براسان خدا است  
وبر زمين فلان يكفر ولو قال خلدي از بر عرش بداند وهذا ليس بكفر ولو قال ان  
بر عرش نميداند فهذا كفر ولو قال ان الله تعالى في الجنة فهذا كفر ولو قال  
من الجنة فهو ليس بكفر ولو قال خلدي نه مكاني ز ترخالي نه تودر هيچ مكاني  
فهذا كفر ينبغي ان يقول جميع الاشياء لا يمكنه معلوم الله تعالى نوع اخر  
في ما يضاف الى فعل الله تعالى ان قال يا رب ابن ستم از تو بي بيستم فقد  
قال بعض مشايخنا انه يكفر وقال بعضهم انه خطأ قال بعضهم ليس بخلاف  
وقال شمس الائمة هذا وكذلك اذا قال بالعربية يا رب لا ترضي بهذا الظلم  
قال شمس الائمة هذا لا يري الى قوله تعالى رب احكم بالحق والله

لا يحكم الا بالحق ولو قال خلدي بر تو ستم كنا دينا نچ تو بر من ستم كر دي  
اختلف المشايخ في كفره والاصح انه يكفر ثم من قال لا يكفر بحال على ما  
جزى له الله على ظلمك كما قال الله تعالى وجزاء سيئة سيئة مثلها  
وجزاء سيئة ليست بسيئة على الحقيقة ولكن يطلق اسم الشيء على  
ما يقابله مجازا كذا في محيط القاضي برهان من جلد الثالث وفي المشبهة  
هكذا اذا قال ان الله تعالى بك ورجلا كما للعباد فهو كافر وان قال له  
جسم كالا جسم فهو مبتدع كذلك في خلاصة الكبرى ثم في هذا المقام سوال  
هو ما قولكم في حق رجل يقول اتصاف الباري عز وجل بالجمل والعجز  
والكذب وجميع النقص والمعائب والقبائح والقولش ممكن وتيقو  
ان الانسان قادر على الكذب فلو لم يكن الرب قادر ايزداد المقدرة  
الانسانية على القدرة الربانية الجواب قد صرح جمهور علماء الاسلام  
بان اعتقاد تنزيه الباري من سمات النقص فرض على الانام وهو  
عند رجل ستم عن النقص وهو مستحيل على اجماعا واطلاق ما فيه  
ايها النقص ضلال والحاد قد بعد العلم لا بما فيه من اقتضا النقص  
استغفاف وهو كفر بالاتفاق قال الامام ابن الهيثم في المسائل المستحيلة



عنه لا يكون كفاً وهذا شائع في العرف بان يقول دين كاري  
فلان بايد كفتن و كريدون رجله على الحقيقة ولكنه شنيع وان قال  
فلان اخداي آفريد است و از پيش خود نديكفر نوع اخر في ذكر مكان الله  
تعالى ان قال الله تعالى في السماء عال ان اراد به المكان كفر وان اراد به  
الحكاية اما جاء في ظاهر الاخبار لا يكفر وان لم يكن له نيته لا يكفر عند  
الكثرهم وكذلك ان قال خلد فردي نكر از اسمان ادري بيند او قال از عرش ميبيست  
فذلك كفر عند اكثرهم الا ان يقول بالعربية يطع ولو قال براسمان خدا است  
و بر زمين فلان يكفر ولو قال خلدي از بر عرش بداند وهذا ليس بكفر ولو قال  
بر عرش نميداند فمذا كفر ولو قال ان الله تعالى في الجنة فذلك كفر ولو قال  
من الجنة فهو ليس بكفر ولو قال خلدي نه مكاني ز ترخالي نه تو در هيچ مكاني  
فذلك كفر ينبغي ان يقول جميع الاشياء لا يمكن معلوم الله تعالى نوع اخر  
في ما يضاف الى فعل الله تعالى ان قال يا رب ابن ستم از تو بي بيستم فقد  
قال بعض شايختان انه يكفر وقال بعضهم انه خطأ وقال بعضهم ليس بخلاف  
وقال شمس الائمة هذا وكذلك ان قال بالعربية يا رب لا ترضي بهذا الظاهر  
قال شمس الائمة هذا لا يرى الى قوله تعالى رب احكم بالحق والله

لا يحكم الا بالحق ولو قال خلدي بر تو ستم كنا رجنا نلج نر بر من ستم كردي  
اختلف المشايخ في كفره والاصح انه يكفر ثم من قال لا يكفر بحال على ما  
جزى له الله على ظلمك كما قال الله تعالى و جزا سيئة سيئة مثلها  
و جزا سيئة ليست بسيئة على الحقيقة ولكن يطلق اسم الشيء على  
ما يقابله مجاز كذا في محيط القاضي برهان من جلد الثالث وفي المشبهة  
هكذا ان قال ان الله تعالى بك و رجلا كما للعباد فهو وكافر وان قال له  
جسم كالا جسام فهو مبتدع كذلك في خلاصة الكبري ثم في هذا المقام سوال  
هو ما قولكم في حق رجل يقول اتصاف الباري عز وجل بالجمل والعجز  
والكذب و جميع النقائص والمعائب والقبائح والقولش ممكن ويتفق  
بان لا انسان قادر على الكذب فلو لم يكن الرب قادر ايزداد المقدرة  
الانسانية على القدرة الربانية الجواب قد صح جمهور علماء الاسلام  
بان اعتقاد تنزيه الباري من سمات النقص فرض على الانام وهو  
عند رجل سنن عن النقص وهو مستحيل عليا جماعا واطلاقا ما فيه  
اهتمام النقص ضلال والهلاك قد بعد العلم لا بما فيه من اقتضا النقص  
استغفاف وهو كفر بالاتفاق قال الامام ابن ابي عمير في المسائل مستحيل



عليه سمات النقص كالجهل والكذب وبني شرحه لابن شريف  
بل يستحيل عليه كما صفت كمال فيها ولا نقص الله تعالى لأن كلامه  
صفات الاله صفت كمال وفيه ايضا لا خلاف بين الاشعريين وغيره  
في ان كل ساكن وصف نقص في حق العباد فالباري منزله  
عنه وهو محال عليه تعالى والكذب وصف نقص في حق العباد كذا  
قال ابن الحاج في شرح المسائره وفي شرح المواقف يمنع عليه الكذب  
اقفا اما عند المعتزلة فوجهين الى ان قال اما امتناع الكذب  
عليه عندنا فثلاثة اوجه الاول انه نقص والنقص على الله محال لاجتماع  
وفيه في جواب الممكنين للبعث المتشبهين يمنع استحالة  
الكذب على الله تعالى ومن الخامس قد حصر في مسئلة الكلام من  
موقف الالهيات امتناع الكذب عليه سبحانه وفي المسائره بعد  
ابطال كون جواهر اجساما قال لا كالاجسام يعني في نفى لوازم الجسم  
فانما خطاه في اطلاق الاسم كاول بالاجماع فانه لم يوجد في  
السمع ما يسوغ اطلاقه ويجوز على قول القائلين بالاشتقاق  
في الاسماء ولا يشترط بعد السمع ان لا يوم نقصا واسم الجسم

تقييده

تقييده من حيث اقتضاء الافتقار وهو اعظم مقتضى الحدوث  
فهو عاصم بل قد كفر بعضهم وهو اظهر فان اطلاقه فحتم  
بعد العلم بما فيه من اقتضاء النقص استخفافا بخلاف الربوبية  
وقال الشارح والاستخفاف به كفر وفاقا وبالجملة دعوى امكان  
اتصاف الباري عز وجل بالكذب وغيره هدم الاساس الذي  
وخرق الاجماع المسلمين واستخفاف بحضرة رب العالمين وكن  
القول يكون الكذب مقدورا له سبحانه في شرح عقايد الجلالية  
الكذب نقص فلا يكون من الممكنات فلا تشمل القدرة والا  
سند لال بزيادة القدرة الانسانية على القدرة الربانية من  
غاية الغياوت والنفوذية فان القدرة الربانية قدرات  
على خلق الممكنات والانسانية على كسب الاعمال فشان بينهما  
فكيف الزيادة والنقصان وما في هذه الاستدلال من انواع  
الضلال والطغيان ظاهر على كل من له حظ من العقل والايمان  
واما ذكر عموم القدرة الذي اغتر به هذه الضلالة وجعله ذريعة  
للضلال فنذكر ما قالوا فيه لعل الله يهديه ومنتعيه قال الاظهر



فشرح الجواهره فعلم ان عدم تعلق القدرة بالتمثيل والو  
 جبات انما هو لعدم قابليتهما للتعلقها لا كلام فيها علم يلزم على  
 عدم تعلقها بذلك قصور وما نقل عن ابن هزم انه قال في  
 المل والنخل انه تعالى قادر ان يتخذ ولدا ان لو لم يقدم عليه <sup>يقدر</sup>  
 لكان عاجزا وهم منه فالقصور انما يكون لوجاد العجز من ناحية  
 القدرة بان يكون الشيء مما يتعلق به واما اذا كان عدم  
 تعلقها بشئ لكونه خارجا عن جنس المقدور فليس في عدم  
 تعلقها به قصور البتة بل تعلقها يؤدي الى قصورها  
 بل الى عدمها البتة ولهذا ما مثل العلامة الشرا بليسى قال الله  
 تعالى لا يقدر على اخراجه من ملكه هل يكفر بذلك ام لا فاجاب  
 بقوله لا يكفر بذلك لان اخراجه من ملكه يشتمل على ان يخرج  
 من ملكه الى ما يتعلق بملك الباري تعالى وهو محال والقدرة  
 لا يتعلق بالمحال وفي كثر القوائد وخرج الواجب والتمثيل  
 فلا يتعلق باني القدرة والارادة بهما لانها صفاتان مؤثرتان  
 ومن لازم ثبوت وجوده بعد علامته فما لا يفضل لعدم اصله كالواجب  
 عمه

لا

لا يكون انزالها لئلا يلزم تحصيل الحاصل وما لا يلائم الوجود كالتمثيل  
 لا يمكن ان يقال انما انزالها لئلا يكون يلزم قلب حقيقة تصور العجز  
 وكلاهما محالا حيث لا قصور اصلا في عدم تعلقها بهما بل القصور  
 في التعلق انما يلزم حيث ان يحول تعلقها باعدام نفسها واعداد  
 الذات العاليتها واثبات الوهية لما لم يقبلها من الحوادث وسلبها  
 عن مستحقها جل وعلى فاقب قصور وفاء اعظم من هذا التقدير  
 يؤدي الى تخليط عظيم وتخریب جسيم لا يثبت معه عقل ولا نقل  
 ولا ايمان ولا كفر ولعمارة بعض الاشقياء من البتة عنة عن هذه  
 صرح بيقينه فنقل عن ابن خرم انه قال في المال والنخل انه تعالى  
 فلا يران يتخذ ولدا الاول يقدر عليه لكان عاجزا فانظر عما هن  
 المبتدع كيف عمى عما يلزمه على هذا القول الشنيع من الموازن التي  
 لطرق الوهم وكيف فان العجز انما يكون ان لو كان القصور من جانب  
 القدرة اما اذا كان لعدم تعلقها فلا يتوهم عاقلا ان ذلك عجز  
 لان علامته الشرا بليسى في الطالب الوفية وقع ههنا لابن خرم ههنا  
 بين البطلان ليس له قدحمة ورئيس الا شيخ الصلابة بليس انتهى



وبالجمله لا يخفى على من له مارس كتب العقائد ان اهل السنة قا  
 طبة استدلوا على توحيد سبحانه وتعالى باستحالة العجز للآزم على  
 تقدير التعدد وصرحوا بكفر من وصفه بالعجز كما في المكنز وغيره  
 واستدلوا على حلال العقائد المتعلقة بالاله الحق باستحالة المنقص  
 عليه تعالى **بعد من هريده سيد عبد الوهاب** الفاضل متوطن سوا  
 ساكن كانبجو وشهد على ان سيد امير المذكور قال لا اله الا الله  
 سيد امير ورسول الله وهذا كفر صريح وقول قبيح لانه قول بعدم  
 ختم الرسالة محمد صلى الله عليه وسلم قال تبارك وتعالى في حقه  
 ما كان محمد اباحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين يعني  
 زيد ولكن رسول الله ولكن محمد رسول الله وخاتم النبيين ختم الله  
 تعالى به النبيين قبله لا يكون نبي بعده في تفسير ابن عباس  
 رضي له على ما قال الله تبارك وتعالى ما كان محمد اباحد من رجالكم  
 فليس ابازيد فلا يحرم عليه التزويج بزوجه زينب ولكن رسول  
 الله وخاتم النبيين فلا يكون له ابن رجل بعده يكون نبيا وفي  
 قرادة بفتح التاء كالتاء الختم اي به ختموا وكان الله بكل شيء عليم

بان لا نبي بعده والا نزل السيد عيسى عليه السلام يحكم بشريعة  
 في تفسير الجلالين ما كان محمد اباحد من رجالكم وخاتم النبيين  
 بفتح التاء عاصم بمعنى الطابع اي اخرهم لا نبيا احد بعده و  
 عيسى عليه السلام ممن نبى قبله وحين ينزل ينزل عاملا على  
 شريعة محمد صلى الله عليه وسلم كانه بعض امتهم وغيره بكسر التاء  
 بمعنى التابع وخلف الختم وتقويه قراءة بن مسعود رضي الله  
 عنهما ولكن نبيا خاتم النبيين في تفسير المذرك ما كان محمد اخذ  
 من رجالكم ولكن رسول الله وليكن فرستاه خداست وخاتم النبيين  
 ومهر پيغمبران يعني مهر كرده شد و در نبوة و پيغمبري بر و ختم كرده اند و  
 خاتم يعني اخري است يعني اوست خاتم انبيا بنور ظهور و كان الله  
 وهت خلدي تعالى بكل شيء عليم اهر چيز دانا پس ميداند كه كيست سزاوار  
 انكه نبوة بر و ختم شود و در هيون الا جوابه آورده است كه صيحت بر كتابي مهر  
 خدا بخانه و تعالى پيغمبر را مهر كفت تا بداند و صحيح دعوة صحبت الهمي چيز  
 متابعت حضرت رسالت بناهي صل له و عليه وسلم نتوا كره ان كنتم  
 تقرون الله في اتباعوني و شرف من كوار يي مهر اوست و شرف جمله انبيا

وفاعل مع



نیز بدان حضرت علیه الصلوة والسلام و شاهد هر کتاب مع لوست پس شاید  
 و حکایت قیامت او خواهد بود چنانچه و جت نایک علی هو کلا شهید چون  
 کتاب را مهر کرد الله کتابت و رباقی باشد چون نبوت را با نیکو خیر  
 علیه و السلام اهتمام پذیرفت و نبوت برویسته گشت و یکره انبیایم  
 نبوت کتب و حدیث و تحقیق ایشان نیز اختصاص یافت و فی مشنوی بعضی  
 بهر او ختم شد است او که بخود مثل او یا بود از خواهد پیور  
 چون که در صنعت بود استاد است تا بکوی ختم صنعت هابروست  
 فی التفسیر حسنی نوع آخر فی مایهود الی الانبیاء علیهم السلام  
 و لم یقر بعض الانبیاء او عاب بنیابشی و لم یرضی بسنه سن  
 سنق المومنین فقد کفر و سئل لقاتله عن انکر نبوة الخضر  
 و قال الکفل و قال کل من لم یجمع الامه علی نبوته لا یضوه ان محمد  
 بنوته قبل حکایات المعطل قال ابو حفص الکبیر کل من اراد  
 یقلبه بغض النبی فقد کفر و کذا لک ان قال لو کان فلانا نبیا لم  
 او من به فقد کفر و فی الفتاوی صغیر لو قال بالفارسیه  
 اگر فلان پیغمبر بودی من با و نه کردی فان اراده لو کان فلان رسول

له

له او من به فقد کفر کما لو قال لو امرني الله بما امر کذا لما فعل و فی الجامع  
 جامع الاصحیح ان اوقع بین الرجل و بین حمره خلان فقال ان بشر  
 رسول الله له امر بما امره لا یکفر و کذا اذا قال ان کان ما قاله الا نبیا  
 صدق و حقاً عونا فقد کفر و کذا لو قال ان رسول الله او قال بالفارسیه  
 من پیغمبرم یرید به پیغام پیغمبرم یکفر و لو ان حین قال هذه المقالة طلب  
 غیر منه المجزاة فقد قيل یکفر الطالب و بعض المتأخرین من المشایخ  
 و عند بعض المشایخ لا یکفر الا اذا قال ذلك بطریق الاهانته و  
 لو قال لا ادري ان النبی علیه السلام کان النبی او جنیا و لو قال الحمد  
 در و لیشک بود او قال جامه پیغمبر علیه السلام بهم ناکر بود او کان طویل  
 الفطر فقد قيل یکفر مطلقا و قد قيل یکفر اذا قيل علی وجه الاهانته  
 و لو قال للنبی علیه السلام ذلك الرجل قال کذا او کذا فقد قيل  
 انه یکفر و قيل لا یکفر فقد صح ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لما بعث جماعته من اصحابه اذ قتل کعب بن الاشرف ان استأذنه ان یمنه ان  
 یقول شیئا یجادعونه و یعتمدوا علیهم فاذن لهم رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم فی ذلك فقال واحد منهم الکعب ان الخریج هذا الرجل کان



من البلاء وعلينا ولو كان ذلك كفر لما قاله ولو شتم الرجل رجلا اسمه  
 محمد او احمد او كنية ابو القاسم وقال له يا ابن زانية فقد ذكر في بعض  
 المواضع انه اذا كان ذا كرا النبي عليه السلام يكفر في اكره الاصل اذا  
 اكره لثمة محمد صلى الله عليه وسلم فهذا على ثلثة اوجه احدها ان  
 يقول له خطر ببال شي وانما شتمت محمدا صلى الله عليه وسلم كما طلبو مني  
 واذا غير راضي بذلك في هذا الوجه لا يكفر وكان كما لو اكره على ان يتكلم  
 بالكفر فتكلم به وقلبه مطمئن بالايمان وثانيها ان يقول خطر ببال  
 رجل من النصارى اسمه محمد فاروت بالثمة ذلك النصارى وفي هذا  
 الوجه لا يكفر ايضا لانه لم يشتم محمدا صلى الله عليه وسلم وثالثها ان  
 يقول خطر ببال رجل من النصارى اسمه محمد فلم يشتم ذلك النصارى  
 وانما شتمت محمدا صلى الله عليه وسلم وفي هذا الوجه يكفر في لقضاء فيما بينه  
 وبين الله تعالى لانه شتم محمدا عليه السلام طائعا لانه امكنه دفع الاكره  
 عن نفسه بشفاعة محمد اخر خطر بباله فيكون طائعا في شتم محمدا عليه السلام  
 وانكره ومن قال حين النبي عليه السلام يكفر ومن قال لا غنى على  
 النبي لا يكفر وفيما زاد الصلوة للشس لانه لم يلزمه الطلوع في وسئل

ابو حنيفة قد سمعهم الله عن يقول ان محمد رسول الله الا ان يحب قال  
 هكذا رجل لم يعرف الله لانه لو عرفه لم يحب ان يشتم رسوله اذا قال لو  
 لم ياكل ادم الخنطة ما وقعنا في هذه البلاء فني كفره اختله في المشايخ  
 وهذا اذا روي رجل حديثا عن النبي عليه السلام فرووه آخره فقال  
 بعض مشايخنا انه يكفر ومن المتأخرين من كان ان كان متواترا يكفر  
 ولو قال بطريق الا يستخفاف سمعناه كثيرا يكفر اذا قلنا ان لا يكون نبيا  
 من الانبياء ان الا يستخفاف بذلك النبي او عدل وانه يكفر ولو قال رجل  
 مع غيره كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجب كذبا قال مثلا كان يجب  
 القرح فقال له لك الغفران لا احب لهذا كفر هكذا روي عن ابي يوسف  
 رحمهم الله تعالى ايضا وبعض المتأخرين قالوا اذا قال ذلك على وجه  
 الاهانت كان كفر وبدا ولا يكون كفرا اذا روي رجل لغين ان رسول  
 عليه وسلم قال ما بين نبوي ووضعت من رياض الجنة فقال ذلك الرجل من  
 متبري خطيرة بينهم خبره يكره بينهم فقد قيل يكفر رجل قتل لامرأته  
 من ريسم نيسف فقالت امرأته انك تكذب فقال الرجل شتمه لا نبيا و  
 المنة عندك من ريسم نيسف لا صدقتم ذكره في مجموع الخصال

من قال لا غنى على النبي لا يكفر



قال

قال  
تمها وبقا بالسنة يكفرك المجرع النوازل اذا قال له جلد احبك وايد  
سبقت انه يكفر لانه استخفى بالسنة فقال اغير سبت يست كرهه  
وكثروا فقلت <sup>افلا</sup> قال اين هم وسبت سبت يست كردن ودستار پزيو  
<sup>كلوا</sup>  
مى را نذر اورون قال ذلك على سبيل الطعن <sup>منه</sup> رسول الله تعالى  
عليه وسلم فقد كفر هذا في خطبة <sup>المؤمنين البوهان</sup> من خمسة من  
جلد الثالث وجاء من <sup>مروءة</sup> كبريى وشهد فى المرتبة الثانية على عقيدة سيد  
امير المذكور رحيم الدين الفاضل ساكن قرية جديد وشهد علم الى  
سيد امير المذكور وقال ما من زمان الا وفيه نبى وهذا ايضا كفرا  
من زمان ما هو بعد زمان نبينا صلى الله تعالى عليه وسلم فتحت النبي  
في هذا الزمان قبيحنا لا يكون خاتم النبیین وقد قال <sup>الله</sup> تبارك  
وتعالى يخففه خاتم التبيين كما سبق وانما في صدر رسوله قوله لو كذب  
رسولا وثيب يال وجوز نبوة احد بعد وجود نبينا صلى الله تعالى عليه  
وسلم وعيسى عليه السلام بنبي قبله فلا يكون منه تنقي النبوة بعد وجود  
نبينا صلى الله تعالى عليه وسلم كتمنى كفر مسلم كان كفر لانه الرضا به لا تشد عليه  
هذا في تحفة السراج شرح المنهاج والخوارق للتقدم على دعوى

السادة في المحرقة  
السادس



النبوة كروايات من لدن آدم عليه السلام الى نبينا محمد صلى الله تعالى عليه  
وسلم حق اما نبوة آدم فبالكتاب الدال على انه قد امر وخلق مع القطع  
بانه لم يكن في زمانه من اخر فهو بالوحي لا غير وكذا بالسنة والا  
جتماع فانكار نبوة لا على ما نقل عن بعض يكون كفر ما تيسر واكنه  
البراهمة ينكرون النبوة مطلقا وبعض البراهمة قالوا نبوة اد  
عليه السلام فقط وقال الصابية نبوة شيت عليه السلام واذا  
عليه السلام فقط بعض اليهود ينكرون نبوة غير موسى اعلم  
ما يعلم من قضا خيف كلمات بعض ما شهدنا منهم وجمهور اليهود  
والنصارى ينكرون نبوة نبينا سيد المرسلين صلى الله تعالى  
عليه وسلم وبعض النصارى وبعض اليهود ينكرون رسالة  
الى غير العرب وهو خلاف النص حيث قال الله تعالى قل يا ايها الناس  
اني رسول الله اليكم جميعا وما ارسلت الا كافة للناس وما قيل  
ان لا يحتاج الى النبي صلى الله تعالى عليه وسلم كان محتسبا بالعرف  
لفشو الشرك فيهم دون اهل الكتاب فاسد فانهم لا يحتاجون  
بالنسبة الشريف كانوا في ضلال مبين ومحمد صلى الله عليه وسلم خاتم  
الانبياء

الا نبيا اما نبوة فلا فلا تاد على النبوة وظهر الخوارق وكلاهما يبلغ حد العتات  
على ان القرآن الكريم الذي اوحى اليه موجود وحفوظ وقد  
ادعى المخالفين هو اراء عديدة الى معارضة باتيان اقصر سورة  
بين مثله قلم يقدر عليه وعدلوا عن المعارضة بالحرف الى  
المضاربة والمقارعة بالسيوف ولم يأت من زمانه عليه السلام  
الى هذا الزمان احد بمثله ولا بمثله سواه كان اعجازه للاسلوب  
البديع والتأليف العجيب المخالف لا تقدر فصحاء العرب في كلامهم  
في المطالع والمقاطع كما ذهب اليه بعض المتكلمين اولئك في  
الدرجة العليا من فصاحت والبلاغة بحيث لا يقدر البشر على مثله  
كما ذهب اليه الجمهور وروي المجموع الاخرين قال القاضي اوصفي  
الله اليهم اباهم عن المعارضة مع القدرة كما ذهب اليه النظام وان  
كان من حكن في الكلام اوصرفهم بان سلبهم العلوم التي يحتاج  
اليها في المعارضة يثبت نبوة صلى الله تعالى عليه وسلم عن معجزات  
المفارقة للقرآن هذا في العقائد مولوي جلال شيرازي في  
المريضات المتقي ابو سيعود سؤالا ان الملاحظ ان طالب



علم ذكره عند حديث من احاديث النبي صلى الله تعالى عليه وسلم فقال  
 فقال اكل احاديث النبي صلى الله عليه وسلم صدق يعمل بها فاجاب  
 بان يكفر او لا بسبب استغفاره الا انكاره وثانيا بلحاظ الشين  
 للنبي صلى الله تعالى عليه وسلم ففي كفه الاولي ان اعتقاده يؤمن  
 بتجديد الايمان فلا يقتل والثاني في حقيقة الزندقة فيبعد اخذ  
 لا تقبل ثبوت اتفاقا فيقتل في الدر المختار وجاء من حريد  
 وشهد في المربة التاسع على عقايد سيد امير المذكور محمد  
 بشير الفاضل ساكن قرية شل باندي وشهد ان سيد امير المذكور  
 قال ان كتابة القرآن بالمني جائز وهذا ايضا كفر لانه اهانت  
 القرآن واهانت القرآن كفر كما سنده كرو من قال مخلوق فهو كاف  
 كذا في الفصول العادية واذا انكر آية من آيات القرآن او تسخر  
 من القرآن او عاب كفر في اخوانته كذا في التاتارخانية اذا انكر  
 الرجل كون المعوذتين من القرآن لا يكفر وقال بعض المتأخرين يك  
 لان نقاد الاجماع بعد الصدر الاول على انهما من القرآن والصحيح  
 هو الاول لان اجماع المتأخرين لا يرفع الاختلاف المقدم في النظر  
 اذا

في المرتبة  
 ٩٥

اذا قرأ القرآن على ضرب الدف فقد كفر رجل يقرأ القرآن فقال رجل  
 اين ج بانك خلوتنا نعت فقد كفر في الفتاوي عالم كبرى من جلالاتنا  
 اذا انكر آية من القرآن او تسخر آية منه كفر ومن زعم ان المعوذتين  
 ليستا من القرآن قال صاحب المحيط انه لا يكفر لانه مذتا ويل وبعض  
 المشايخ قال الله يكفر في فصول العادي نوع اخر في يتعلق بالقرآن  
 اذا انكر آية من القرآن او تسخر آية من القرآن فقد كفر ومن زعم  
 ان المعوذتين ليستا من القرآن فقد ذكر في فتاوي ابوليث ثم قلدي  
 انه لا يكفر وروي عن ابن مسعود وابي ابن كعب رضي الله عنهم انهما  
 ليستا من القرآن وهذا الكلام تاويل فلا يكفر وبعض المشايخ على انه  
 يكفر وحكى عن القاضى امام جمال الدين خالي انه قال ذكر في تفسير  
 ابوليث حديثا من ان المعوذتين ليستا من القرآن فاولئك جليلهم  
 لعنت الله والملائكة والناس اجمعين ومثل هذا لو عييد انما ورد  
 في حق الكفار وانه المؤمنين ولان الامنة اختصت بهد صدق  
 الاول انهما من القرآن ولا اجتماع المتأخرين يرفع الخلاف المتقدم  
 والا ولد اوي المصوب ولا يجوز الاجتماع المتأخرين لا يرفع الخلاف

مسألة اذا قرأ  
 القرآن بغير  
 الدف فقد كفر

٩٤  
 ٩٣  
 ٩٢  
 ٩١  
 ٩٠  
 ٨٩  
 ٨٨  
 ٨٧  
 ٨٦  
 ٨٥  
 ٨٤  
 ٨٣  
 ٨٢  
 ٨١  
 ٨٠  
 ٧٩  
 ٧٨  
 ٧٧  
 ٧٦  
 ٧٥  
 ٧٤  
 ٧٣  
 ٧٢  
 ٧١  
 ٧٠  
 ٦٩  
 ٦٨  
 ٦٧  
 ٦٦  
 ٦٥  
 ٦٤  
 ٦٣  
 ٦٢  
 ٦١  
 ٦٠  
 ٥٩  
 ٥٨  
 ٥٧  
 ٥٦  
 ٥٥  
 ٥٤  
 ٥٣  
 ٥٢  
 ٥١  
 ٥٠  
 ٤٩  
 ٤٨  
 ٤٧  
 ٤٦  
 ٤٥  
 ٤٤  
 ٤٣  
 ٤٢  
 ٤١  
 ٤٠  
 ٣٩  
 ٣٨  
 ٣٧  
 ٣٦  
 ٣٥  
 ٣٤  
 ٣٣  
 ٣٢  
 ٣١  
 ٣٠  
 ٢٩  
 ٢٨  
 ٢٧  
 ٢٦  
 ٢٥  
 ٢٤  
 ٢٣  
 ٢٢  
 ٢١  
 ٢٠  
 ١٩  
 ١٨  
 ١٧  
 ١٦  
 ١٥  
 ١٤  
 ١٣  
 ١٢  
 ١١  
 ١٠  
 ٩  
 ٨  
 ٧  
 ٦  
 ٥  
 ٤  
 ٣  
 ٢  
 ١



للتقدم عند الخيفة والي يوسف رحمهم الله على ما هو المذكور عند  
 عامة المشايخ وعند علماء على ما ذكره شمس الأئمة السرخسي فبقي هذا كما  
 تاويل صحيح فلا يوجب الكفر بخلاف ما إذا انكر آية الأخرى من القرآن  
 فإنه يكفر ولو قرأ القرآن على ضرب الدف أو القصب فقد كفر رجل يقرأ  
 القرآن فقال رجل أين جرح بأك طوفان أنت فهذا كفر في المحيط القاضي  
 البرهاني وجاء من حريه وشهد في المرتبة العاشر على عقايد سيد امير  
 المذكور قال من أكل هذا السكر حرم عليه النار وهذا ايضا كفر لأنه كما  
 يكون شخص معين غير منصوص عليه جنيا هذا في فحج المتيق لان في  
 دعوى على الغيب وهذا ايضا كفر في الصحيح البخاري واحد ثنا سفيان  
 عن اسمعيل عن الشعبي عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها قالت  
 من حدثك ان محمدا راي ربه فقد كذب وهو يقول لا تدركه الابصار  
 ومن حدثك ان لا يعلم الغيب الا الله فهذا صحيح رجل تزوج امرأة  
 بغير شهود فقال الرجل المنة خدي را ويغبر الكواه كرم قالوا يكون  
 كفر لانه اعتقد ان رسول الله تعالى صله عليه وسلم يعلم الغيب وهو  
 ما كان يعلم الغيب حين كان من الاحياء فكيف بعد الموت رجل قال  
 اعلم

الشهادة في المرتبة  
 العاشر  
 لا باطلاع الله تعالى  
 السراد من علم الغيب  
 في هذه الآية لا يثبت

اعلم المروقات قال الشيخ الامام محمد بن الفضل هذا لقائل ومن  
 صدقه يكون كافرا فان قال هذا لقائل انا اخبر باخبار الجين  
 اياي بذلك قال هو من صدقه يكون كافرا بالله تعالى عليه  
 وسلم لا يعلم الغيب الا الله تعالى لا الجن ولا انس بقول الله تعالى  
 في الاحياء فلما تبين الجن ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا  
 في عذاب المهين ومن ادعى علم الغيب كان كافرا في قاضين  
 نوع آخر فيما يعود الى الغيب قالت امرأة لزوجها اتوسر خذاني  
 فقال نعم فقد هم كفر هكذا حكى عن الشيخ امام ابي بكر محمد بن الفضل  
 وهذا لان السري والغيب واحد ومن ادعى الغيب لنفسه يكفر وحكم  
 ان امرأة شدا و امرأة حلف بعثت اليه السحور في شهر رمضان  
 على يد جارية وابطال الجارية في الوجوع فالهيمته المرأة  
 بالجارية وطالة الخصومة بينهما الى ان قال لها قتعليين الغيبة  
 فقالت نعم فكتب على محمد بن الحسن في ذلك فكتب محمد ان جرد  
 النكاح فانما كفرت ومن قال لغيره خذيرا ورسول را برتوكواه كرا  
 بينهم واراد به تهديد بهذا ففيه اختلاف في المشايخ وعلى قياس

من ادعى كماله في هذا فقد كفر بما انزل على محمد



هذه المسئلة يجب ان يكون في المسئلة التي ذكرناها في اول هذه  
 النوع اختلافاً للمشايع رجل تزوج امرأة ولم يحضره شهود فقال لرجل  
 خذ لي رسولاً ركواه كرم او قال خذ لي و فرشت كان ركواه كرم  
 فقد كفر لانه اعتقد ان الرسول والمملك يعلم الغيب في فتاويه الاصل  
 ولو قال فرشته دست راست لاكواه كرتيم وفرشته دست چپ لاكواه كرم لا يكره  
 لانهما يعلمان ذلك لانهما لا يغيبان عنه في مجموع النوازل واذا قال  
 فلان خوار ميشو فقد اختلف المشايخ في كفره ووجه لكفر ظاهر الا انه اذا  
 الغيب واذا صاححت الهامة فقال رجل يموت للرعي كفر القائل عند  
 بعض المشايخ واذا خرج الى السفر فصاح العوقق فرجع من سفره فقد  
 كفر عند بعض المشايخ واذا قال الجوس دست برچ فداه است ويعتقد ما  
 قال وليست حسنة فقد كفر واذا قال فلان بمر خورش خواهد مردن نخش  
 عليه لكفر ولو قال من بود زباود بدانم يكفر سئل الغضا عن معنى  
 قوله عليه السلام من اتى كاهنا وصدي بما يقول مستكفراً  
 يقول فقد كفر بما انزل على محمد صلى الله تعالى عليه وسلم فقال الكاهن  
 الشكر فيقل له هذا الرجل فقال نعم فيقل له فان قال

قال الرجل  
 الرعي  
 الهامة  
 كفر

هذا لرجل اذا اخبر عن اخبار الجن اياي قال وان قال هكلا فهو  
 ساحر كاهن ومن صدقه فقد كفر لان اخباره يقع عن الغيب و  
 الغيب لا يعلمه الا الله الا نبي قوله تعالى فلما خربت الجن ان لوكان  
 يعلمون من الغيب فعلم الغيب لا يعلم جن ولا انس هذا في محيط  
 القاضي البرهاني من نفسه من جلد الثالث هكلا في فصول العمادي  
 وجاء من طريق درر شاه الفاضل ساكن قرية ابوه وشهد على  
 سيد امير المذكور سلطان بكاح الامتة على الحرة جازا مرام لا فقلا ينبغي  
 ان تجعل الحرة حرة في زوج بها اي بالامتة وحكم هذه القول كفر  
 ذكر شيخ الاسلام خواهرزاده في شرح الميزان ان رضى بكفر الغير لما يكون  
 كفر اذا كان يستحبوا لكفر ويستحسنه وفي فصول العمادي اذا لقن  
 الرجل رجلا كلمة الكفر فانه يصير كافراً وان كان على وجه اللغيب  
 وكذا اذا امر الرجل امرأة الغر لا ترد فاختارها لا ترد وتبين هي  
 من زوجها يصير الاخر كافراً هكذا روي عن ابي يوسف رحمه الله  
 تعالى وعن ابن كنفرة رضي الله تعالى عنه ان من امر الرجل ان يكفر  
 كان الاخر كافراً كقوله المامون لم يكفر وقال الفقيه ابو ليث رحمه الله

الشهادة في المروية  
 العمادي عشرة



تعالى حليسا اذا علم الرجل رجلا كلمة الكفر يصير كافرا اذا علمه او لم  
بلا رقد دلالة رضى بكفر المأمور ومن رضى بكفر الغير يصير كافرا  
وعنده ان يكفر <sup>لا من رضاء بانه</sup> لكفر والرضاء بالكفر رجل كفر بلسانه طائع وقلبه على  
الايمان يكون كافرا ولا يكون عند الله تعالى مؤمنا رجلا قال استقبل  
اررت ان الكفر يصير كافرا في قاضين ومن تكلم بكلمة توجب لكفر و  
ضحك بغيره يكفر به الضاحك ولو تكلم بها وقبل القوم ذلك  
منه فقد كفر واومن رضى بكفر نفسه فقد كفر ومن رضى بكفر غيره  
فقد اختلف المشايخ فيه وقالوا في السير لكبير مسئلة تدل على ان  
الرضى بكفر الغير ليس بكفر وصوت ما ذكر في سير المسلمين اذا اخذ وهم  
او خافون يسلم فلهو به شيء اي شد ونسه حتى لا يسلم او حتى يوه  
حتى يشتغل بالضرب فلا يسلم فقد اساء في ذلك ولا يقبل  
فقد كفر واشار شمس الائمة السرخسي في شرحه الى ان هذه المسئلة  
لا تصح دليل لان تاويل هذه المسئلة ان المسلمين يعلمون انهم لا  
حقيقة ولكن يظهر الاسلام تقية لينجوا عن شيء القتل فلا يكون هذا  
منهم رضاء بكفره وذكر شيخ الاسلام في شرح السير ان الرضاء بكفر الغير  
انما

انما يكون كفرا اذا كان يستجبر الكفر ويستحسنه اما اذا كان لا يستجبره  
ولا يستحسنه ولكن احب الموت او القتل على الكفر لم يمتدح يا  
بطبعه حتى ينتقم منه فقد لا يكون كفرا ومن قام في قوله تعالى دينا  
اطمس على قلوبهم واموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنون حتى يظهروا  
له حجة ما ادعينااه وعلى هذا اذا ادعى على ظالم انك الله على الكفر  
او قال سلب الله عنك الايمان او دعى عليه بالفارسية خد اي تعالى جان  
تو كان راستانا فهذا لا يكون كفرا ان كان لا يستحسن الكفر ولا يستجبه  
ولكن تمفان يسلمه الله تعالى الايمان حتى ينتقم منه على ظلمه وانذاره  
بالخلق وقد عشنا على رواية الجنيفة رحمهم الله تعالى ان لرضا  
بكفر الغير كفر من غير تفصيل ثم ما يكون كفرا بخلافه بوجوبه  
احباط العمل في المحيط القاضى البرهاني ما قولك في رجل يقول  
بامكانات بني بعد خاتم النبيين ويجوز مساوات عامة المؤمنين  
مع خاتم النبيين في كثرة الثواب وقرب ربك لا باب ويجوز كون  
افضل من خاتم النبيين في القرب وكثرة الثواب بمبتوا توجروا  
المجواب اما قولك بامكان بني بعده ضاع له عليه وسلم فقد صح



لا مله ابو الفضل الشرفشتي في كتابه المسمى بالمعتقد في المعتقد  
 يكفر من قال بامكان بني يكون بعده وفضل الايمان بخاتم النبيين  
 وحقق معنى ختم النبوة واطال البحث وقال هذه المسئلة تنبيه  
 بين الاسلامين لا يحتاج الى كشف وبيان وهذا المقدار الذي ذكر  
 قام خلافة ان تغايط زنديق جاهلا كثيرا ما يجد حون بان الله على  
 كل شيء قدير والحاصل ان القدرة ليس فيهما كلام بل الكلام في الشيء  
 ماهو وفي ما اخبر عن وجل بان يكون او لا يكون انتهى ملكضا مستحجا  
 وقد نص وهو فيه وغير في غيره يكون اعتقاد حصول النبوة با  
 لكسب كفر وعلو التكفير يتايد الى تجوز بني مع نبينا صلى الله عليه وسلم  
 او بعده قال العلامة النابلسي فساد ملهم غني عن البيان  
 كيف هو يؤيد الى تجوز بني مع نبينا عليه الصلوة والسلام او بعده  
 وذلك يستلزم بتكذيب القرآن اذا قد نص على انه خاتم النبيين  
 واخر المسلمين في سنة انا لعاقب لا بني بعدي واجتفت الاما  
 على بقا هذا الكلام على ظاهره وهذه احد المسائل المشهورة التي  
 كفرنا بها الفلاسفة لعنهم الله تعالى وفي شرح تحفة المتهاج

في تنهاية البيان

في

في كتاب الرقة ان كتاب رسول او نبيا او نقصه باي منقص  
 كان او صغر اسمه تحقير او جواز نبوة احد بعد وجود نبينا  
 صلى الله عليه وسلم يكفر ثمس على السلام بنى قبل فلا بد من معنى  
 النبوة بعد وجود نبينا صلى الله عليه وسلم كتمني كفر مسلم بقصد  
 الرضا به لا تشديد عليه ومنه ايضا لو كان فلا تأمنت به ان جوز ذلك  
 يكفر على الاجر انتهى وقال على القاري في زيل قول القاضي قال كل فندق  
 قرنان ويمكن حمله على ان يجوز كون بني مرسل بعد نبينا صلى الله عليه وسلم  
 فيكون امره اشد ولهذا قال بعض علمائنا ان من ادعى النبوة فقال  
 له قائل ظم المعجزة كفر واما قوله بجواز مساوات عامة المؤمنين  
 مع صلى الله عليه وسلم فقد ذكر القاضي عياض قوله المهرى هو مثله  
 في الفضل الا انه لم يات به رسالة جبرائيل وقال وصدور البيت  
 الثاني من هذه الفصل لتبني غير النبي صلى الله عليه وسلم في  
 فصله بالنبي صلى الله عليه وسلم وقال العلامة الشافعي في شرح الشفا  
 وفيه من ترك الادب مالا يخفى وحاشاه من ان يرضى من له اسلام  
 او ذوق فانه كفر بغير لذة والقاري في ذيل قول القاضي وبيان

صاحب







الشهادة كذا في قاضيان مع ان تلك الاخبارات متواترة مترجمة  
المعنى مشترك وهي زندقه يتطو الكفر بالاصول عليه واظهار  
للأيمان بالعلم وهذا عند الفقهاء كما في المشاف وشرح البيضاوي  
يفيد علم اليقين به قال قاضيا عضدا للملة والدين في شرح مختة  
الاصول وهي من قضائيف ابن الحانب اذا كثرة الاخبار في لوقائ  
وختلف فيها كل واحد منهما مشغل على معنى مشترك بينهما بجهة تفه  
او التقوا حصل العلم بالقدر المشترك ويسمى المتواتر من جمها  
المعنى وذلك كوقائع حاتم فيما يحكي عطاياه من اهل وفرس  
وعين وثوب فانها يتضمن جوده فيعلم وان لم يعلم بشي  
من تلك القضايا كوقائع علي رضي الله عنه في حروبه من  
انه هزم في خيبر كذا او فعل في احد كذا الى غير ذلك فانه يدل  
بالالتزام على شجاعة وقد تواتر ذلك والحقان شي من ذلك الخ  
لم يبلغ درجة القطع واعلم ان الواقعة الواحدة لا يتضمن لشجاعة  
والشجاعة بل القدر المشترك من الجزئيات ذلك وهو متواتر لان  
احادها يصدق قطعا بل بالعادة انتهى في الحاد وقد تظاهرت

صارت

صارت متواترة المعنى بمنزلة شجاعة علي رضي الله عنه وجود  
حاتم فاجاب بان بلوغ مجموعها وصل الى حد التواتر كما في التواتر  
ومنها ما تواتر الاحاديث الواردة في باب القضاة والقدر ويكون كما  
ينقل عن الله تعالى ومشيته والكانت احادا الا انها متواترة المعنى  
لشجاعة علي رضي الله عنه وجود حاتم وكماها صحاح بنقل الثقات  
مثل البخاري ومسلم وغيرهما في غرر الفوائد ودرر الفوائد  
المسمى بشرح مقاصد حد التواتر والكانت تفاصيلها احادا كشجاعة  
علي رضي الله عنه وجود حاتم وهي مذكورة في كتب السير  
في شرح عقايد المنسفي من انكر المتواتر فقد كفر ومن انكر المشهور يكفر  
عند البعض وقال عيسى ابن ايان يصطلح ولا يكفر وهو الصحيح ومن  
انكر خبر الواحد لا يكفر جاحدا كذا في فتاوى عالم كبير وفي الصغرى  
ولو شهد اثنتان ان فلانا طلق امرأته والزواج غايب لا يقبل وان  
شهد عند المرأة فقبل ويتزوج اخر وكذا لو شهد عندها رجل  
عدل قال والشهادة والاخبار عند ولي المرأة كالشهادة والا  
خبار عندها وفي شهادات ولما وي قاضيان رحمة الله تعالى



ولو شهد عند المرأة واحد بغير زوجها او بوقته او بطلان قهرها  
حل لها ان يتزوج في الذخيرة البهرمانية وكذا في الفصول  
العمادي الفقه في ذلك ان حرمة المصاهرة بالنظر والمسلم خير  
ثابتته بعد ليل يوجب العلم من كتاب او خبر متواتر ومشهور  
او اجماع وانما يثبت بالخبر الواحد والقياس والخبر الواحد حجة  
في حق العمل وليس حجة في حق العلم والقياس كذلك فيكون  
العمل لا يفتى بحرمة المصاهرة بالمس والنظر في حق العلم كذا في محيط القاطن  
البرهاني من جلد الثالث ولا يقبل شهادة العدة وان كانت اعد  
ليسبب الدنيا ويقبل ان كانت بسبب الدين كذا في خزانة المفتين وفي  
مجمع الجرحين ويقبل شهادة العامل كذا في نور العيون وكل انسان  
خصم في حق الله تعالى فتقبل شهادة فيه قبلت بدون الدعوى  
كذا في الفصول وفي الاخبار عن امور ديني مخولاخبار عن  
نجاسة الماء وطهارته في الاخبار عن حرمة المحل واباحته  
وما يتصل بذلك في تعارض الخبرين في نجاسة الماء وطهارته  
وفي حرمة العين واباحته وخبر الواحد يقبل في الديانات

المحل والحرمة والطهارة والتنجاسة اذا كان مسلما عدلا او انشى حرا او عبدا  
محدودا ولا يشترط لفظ الشهادة والعدالة كذا في الوحيين الكرومي  
رجل اشترى لحما فلما قبضه فاجزه مؤمن ثقة خالطه لحم الخنزير لم  
يسعه ان ياكله كذا في التاتارخانية مسلم اشترى لحما قبضه فاجزه  
مسلم ثقة انه قد خالطه لحم الخنزير لم يسعه ان ياكله كذا في التاتار  
خانية مسلم اشترى لحما قبضه فاجزه مسلم ثقة انه ذبيحة المجوس  
فانه لا ينبغي للمشتري ان ياكل ولا يطعم غيره لان الخبر اخبار بحرمة  
العين وبطلان الملك وحرمة العين حق الله تعالى فيثبت بخبر الواحد  
واما بطلان الملك لا يثبت بخبر الواحد وليس من ضرورة ثبوت الحرمة  
بطلان الملك واذا ثبتت الحرمة مع بقاء ملك العين ههنا لا يمكن الرد  
على بائعه ولا ان يجلس الثمن على البائع الا لم يبطل البيع ولو انه لم يشتري  
اللحم ولكن الذي كان اللحم في يده اذن له بالتناول فاجزه مسلم  
لثقة انه ذبيحة المجوسي لا يحل له ان ياكل ولو انه اذن له بالتناول ثم  
باعه منه بعد اذن او ملك بسبب ميراث او هبة ثم اخبر مسلم  
ثقة انه حرام العين لا يحل تناوله كذا في فتاوي عالم كبرى الباب الثالث



في بيان توبة الزنديق هل تقبل ما لا بينوا ويجوز انوع اخر يعرض  
الاسلام على المرتد والمتردد حرا وحره عبد كان او امته فان اسلم المرتد  
فيها ولا قتل الاصل في قتل المرتد قوله تعالى عليه السلام من بدل دينه فا  
قتلوه واجماع اصحابه رضوان الله عليهم اجمعين انهم راكذ لك  
ونقل عن غيرهم خلافة والمعنى فيه انه يقسو الرد صار حربيا علينا  
لان له هبة سالحة للحرب وقد قام به الباعث على الحرب وهو  
الكفر فاقم ذلك مقام حقيقة الحرب في وجوب قتله او في باحته  
كما في الكافر الاصل الا انه لا بد من عرض الاسلام لان الظاهر انه لا يرتد  
الا بشبهة وخلت عليه فيستحب لعرضه على الاسلام بجواز ان يرتد كسر  
تلك الشبهة فزيلها ولا يجب عرض الاسلام لانه ممن بلغت الدعوة  
والكافر اذا بلغت الدعوة لا يجب الدعوة مرة اخرى بل يستحب قتل  
هم شانه اذا عرض عليه الاسلام والي ان يسلم قتل من ساعته ولا يؤخر  
قتله في ظاهر الرواية الا اذا استعمل فيهم بل ثلاثة ايام وفي النوادر  
عن ابى حنيفة والي يوسف رحمهم الله تعالى انه يستحب للامام ان يمهل  
ثلاثة ايام استعمل او لا يستعمل لوجا ان يسلم وهذا لما ذكرنا ان لا يرتد

لا يكون الا بشبهة وعند زوال الشبهة يعود للاسلام ولا بد لزوال  
الشبهة من ثلث ايام ولا بد للتامل من مدة فقد رنا ذلك بثلاثة ايام  
وقد صح ان رجلا قدم على عمر رضي الله عنه فقال له هل من مغير فخير  
فقال له نعم رجل منا قلد ارتد فقتلناه فقال له عمر لو ليت منه ما وليتم  
لكنت جعست ثلاثة ايام لغير عرض عليه السلام في كل يوم فان اسلم فيها  
ولا تقتلته وجه ظاهر الرواية وهو الجواب عن التساؤل بحديث عمر رضي  
الله عنه ان الحكم في ذلك الوقت كان كذلك فقد بان فيهم من هو  
حديث العهد بالاسلام ومن كان حديث العهد بالاسلام وبما يظهر  
له شبهة فيرجع عن الاسلام بتلك الشبهة ويعود عند زوال الشبهة  
ولا بد لزوال الشبهة من مدة فاستحب لاهل النظر ان ياتي في زمانه ان قد  
استقر حكم الدين وتبين الحق فالشك بعد ذلك ظاهر يكون  
عن تعنت مع احتمال ان يكون شبهة فيوجمل ان زوال الشبهة و  
اذا لم يطلب جمل على انه منقبت فتقبل ان الله لتعنته فان اسلم بخلي  
سبيله واسلامه ان ياتي بكلمة الشهادة ويتبري عن الاديان  
كلها سوى دين الاسلام فان تمام الاسلام من اليهودي بالتبري



عن دينه والمرقد ليس له ملته معينة فتمام الاسلام في حقه  
بالتبري عن الاديان كلها وان تبرأ عما انتقل اليه كفى لحصول  
القصد فان اردت ثانيا وثالثا كذا يجعل به في كل مرة وانما سلم خلى  
سبيله لقوله تعالى ولا تقولن الاقوال ليحكم السلام لست مؤمنة من  
غير فصل بين المرة الاولى والرابعة والخامسة وكان علي وابن  
عمر رضي الله عنهما يقولان يقتل في المرات الرابعة الاحالة ولا يقبل  
توبته لانه ظهر انه مستحلف مستمري واستند لا بظاهر قوله تعالى ان  
الذين امنوا ثم كفروا ثم امنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله ليغفر  
لهم ولا ليهدى لهم سبيلا الاية التي تلونها كذا في المحيط القاضي  
البرهاني من جلد الثالث وقد انفق الائمة على ان من ارتد عن  
الاسلام وجب قتله وعلي ان قتل الزنديق واجب وهو الذي يجيئ  
الكفر ويظهر الاسلام كذا في ميزان الشعراني في حكم كتاب مسلم  
ان في قبول التوبة من المسلم لاختلاف العلماء قال بعضهم لا يستجاب  
فيقتل بلا اعمال وقال بعضهم يستجاب ثلاثة ايام ويصرف عليه كل  
يوم فان تاب فيها ولا يقتل وقال بعضهم تنفع توبة عند الله تبارك  
وتعالى

وقته ولكن لا يدفع القتل عنه لقوله عليه السلام فاقتلوه  
وحكا ايضا عن عطاء انه كان ممن ولد في الاسلام انه لم يستب  
ولو اقر بما سبب او عمادي عليه لا الى التوبة منه فقتل على ذلك  
كان كافرا ميوتا للمسلمين ولا يغسل ولا يصلي عليه ولا يكفرون بل  
تستر عورته ويوارى كما يفعل بالكفار وما اذا انكره ولم تقبل  
عليه نيت او تراب او رجع تبرأ عن الارتداد ودخل في دين الاسلام  
بل الى بكلمة الشهادة ثم مات او قتل حيا مات مسلما غسل وكفن  
وصلي عليه ودفن في مقابر المسلمين كساير اهل الاسلام هذا زبدة  
ما فهم من شفاء القاضى عياض رحمهم الله تعالى في شأنه واقواله  
ولهذا يظهر ان من كفر من جواز الصلوة على مثله فقد حصل سوء  
السبيل وقد تقدم احوال من تكلم بهذه الكلمات من عند نفسه  
واما اذا حكى عن غيره اذا كان الحاكى ممن قصد بان يؤخذ منه  
العلم او رواية الحديث او يقطع بحكمه او يشهادته او كان من يفظ  
العامية او يورد الصبيان ونقل ذلك على وجه الاستحسان  
يجب على من بلغه ذلك عن الائمة المسلمين انكاره وبيان كفره و



فساد قوله يقطع ضرره عن المسلمين والنوبي إذا تاب بعد  
القدرة لا تقبل توبة عند مالك واليث واستحقاق ولحمد رحمهم  
الله وتقبل عند الشافعي رحمه الله وفيه اختلاف بين الأئمة  
والي يوسف رحمه الله تعالى وحكي ابن المنذر عن أبي ابن أبي  
طالب رضي الله عنهما أنه تقبل توبة للفرق بين من سب الرسول  
صلى الله عليه وسلم وبين من سب الله عز وجل أن المختار أن  
من صدر منه ما يدل على تخفيفه عليه لصلوة والسلام بعد  
وقصلا من علماء المسلمين يجب قتله ولا تقبل توبة بمعنى  
الخلاص عن القتل كذا في حلي والفرق بين سب النبي صلى  
الله عليه وسلم وبين سب الله تعالى أنه يقبل توبة من سب  
الله تعالى دون من سب النبي عليه الصلوة والسلام كذا في  
خلاصة الكبرى كل مسلم ارتد فتوبة مقبولة لأجماع  
من تكررت ردة عا ماهر وأوال كافر بسب النبي من الأنبياء  
يقبل حلا ولا تقبل توبته مطلقا ولو سب الله تعالى قبلت  
لأنه حق الله تعالى فيك والاول حق العبد لا يترك بالتوبة

نقل

شك في عدا به وكفره كفره تمامه في الدرر في فصل الجزية  
مفر بالبرازية والذ لو بغضه بالقلب فتح واشباهه وفي فتاوي  
المصنف ويجب الحاق الاستنزاء والاستحقاق به لتعلق حقه  
ايضا وفيها سئل عن قال لشريف لعن الله والديك ووالديا الذي  
خلفوك جميع المضاعف نعم ما لم يتحقق عملا فلا يبيهاشم وإمام  
الحرمين كما في جميع الجوامع وجب تذليلهم حضرت الرسالة فينبغي  
القول بكفره ولذا كفر بسببه لا توبة له على ما ذكره البرازي وتوارد  
الشارحون نعم لولا حظ قول أبي هاشم وإمام الحرمين باحتمال العمد  
فلكفر وهو الايق بمذهبهم بالنصر يحتمل بالمد إلى ما يكفر وفيها من نقص  
مقام رسالته بقوله بأن سببه صلى الله عليه وسلم أو يفعله بأن يقصده  
بقلبه قتل حله كما هو الصريح به في المختار كل كافر كتاب فتوبة مقبولة في الدنيا  
والآخرة إلا الكافر بسب النبي صلى الله عليه وسلم وسائر الأنبياء وسب  
النبيين رضي الله عنهم أو أحدهما أو بالسحر لا بامر بالزندقة أو إخراج  
قبلت التوبة كذا في الأشياء والنظائر وفي الحموي شرح الاشياء النظائر  
وفي الحموي شرح الاشياء النظائر قال فقعه أبو الليث أن تأليب السحر



قبل ان يؤخذ تقبل توبة ولا يقتل وان اخذ ثم تاب لم يقبل توبة  
ويقتل وكذا الزنديق المعروف بالدعي والفتوى على هذه القول انما  
وفي المشرق حاشية ايضا وان الزنديق ان تاب قبل الاشتراك  
بذلك قبل توبة والا فلا تقبل ويقتل كالساحر انما وفي العيني شرح  
اكثر وكذلك الزنديق تقتل لا يقبل توبة في اعيون لا يقبل توبة  
بلاجماع الا عند الشافعي رحمه الله معلوم شدكم مذهبكم بنائي او برقيقه  
باشد ومخالف ظاهر باطن باشد بد تراست از مذهبكم صاحبان واشكار  
انكار كنند زير كه بر حال دروني صاحب قتيه اصلا اعتقادني ماند واقرار و  
انكار او اگر چه احيانا صادق باشد كاذبي مي ماند لهذا علماء نوشته اند كه لا يقبل  
توبة الزنديق يعنى قبول كردني شود توبتي زنديق ومعنى اين كلام آنست كه  
مردم را اعتقاد بر توبه او متصور نمي شوند و زير كه طريقي اطلاع بر توبه اش  
هيمن اقرار زباني اوست پس اقرار زباني او بنا بر آنكه قائل بتقية است محل اعتقاد  
نيت ومعنا اين كلام اين است كه اگر از توبه دل و صدق نيت از باطن خود بر كرد  
باطن او صاف شود عند الله نمرود و عطره است زير كه او تعالى داني همان واشكار  
واحوال قلبيه در بند را اينداند و مردم را علم في الصلوة و ممكن نيت الا

بتوسط

بتوسط اظهار كنند انما في فتح العزيز من نفسه من جلد الاول ومن  
سورة البقرة قال ابوليث الزنديق معروف زندقته انه لا يؤمن  
بالآخرة ووجد نية الخالق وان تغلب ليسوا الزنديق من كلام لغز  
ومعناه على ما يقول العامة محمد دهرى وعن ابن دريد انه فارسي  
مرب واصد زندي اي من يقول بد و ام الدهر وفي القاموس الزنديق بالكس  
من الشنوية او القايل بالنور والظلمة او من لا يؤمن بالآخرة وبالربوبية  
او من يبطن الكفر ويظهر الايمان او هو مرب زندي اي دين المرات وجميع  
زنادقة او زناديق وحمد زندق والاسم الزندقه كذا في الحديقة شرح  
طريقة المحمدية من نفسه واسناد الخوارج اليه خص باسم الدهر والكان  
لا يثبت الباري تعالى خص باسم المعطل والكان مع اخذ فر بنوة النبي  
صالحه عليه وسلم واظهاره شعائر الاسلام يبطن عقايد كفرية بالانفاق  
خص باسم الزنديق وهو في الاصل منسوب الى زيد اسم كتاب اظهره من  
ولا في ايام قباد زعيم نر تاويل كذا المجوسي الذي جاريه زندقته الذي زعمون  
ان زنديهم كذا في غير الفرائد ودر الفوائد المسمى بشرح مقاصد الكافر  
بسبب اعتقاده السحر لا توبة له ولو اصره في الاصح يسميها في الارض



بالفساد وذكره الزيلعي ثم قال وكذا الكافر بسبب الزندقة لا توبة  
 له وجعله في الفتح ظاهر المذهب لكن في خطر الخانية الفتوى على  
 انه ان اخذ الساحر الزنديق والمهر وفي الداعي قيل توبة ثم تاب  
 لم تقبل توبة ويقتل ولو اخذه بعد ما قبلت وافاد في السراج ان  
 الخناف كالساحر لا توبة له وفي التتبي الكاهن يقتل كالساحر  
 في حاشية البيضاوي عند قوله <sup>آمنوا كما آمنتم</sup> الناس خط لما خسر  
 الداعي الى الحاد والاباحي كالزنديق وفي الفتح المنافق  
 الذي يبطن الكفر ويظهر الاسلام كالزنديق لا يتدين بدين  
 ولذا من علم انه ينكر في باطن من بعد الضروريات كمرمتا  
 الحمر ويظهر اعتقاد حرمته وتما مد فيه وفيه يكفر الساحر  
 يتعلمه وفعله اعتقد تحريمه اولا ويقتل انما في دار  
 المختار ونوعا بنبيا يكفر وفي التتابع نوعا بنبيا يكفر  
 في التتابع ولو على النبي عليه السلام بشي من العيوب يكفر لا تراست  
 به وفي الاصل من سب رسول الله صلى الله عليه وسلم او غيره من  
 النبيين مسلم او كافر قتل من الحيطة من عثم النبي صلى الله عليه وسلم او اهانت او عاب  
 في

في امور دينه اولا المخذول وصف من او سادته سواء كان الشاتم مثله  
 من امته او غيره ما وسوا كان من اهل الكتاب او غيره ذميا كان او حريا سواء كان  
 الشتم اولاها نذرا او العيب صادرا عنه عملا او قصدا او سهوا او غفلة او جلا  
 فقد كفر خلوجا بحيث ان تاب لم يقبل توبة ابل لا غفر الله ولا غفر رسول الله  
 عليه السلام ولا احد الناس وحكم في الشريعة المبطنة عند متأخر المجتهدين  
 اجماعا او عند اكثر المتقدمين القتل قطعا ولا يدهن السلطان ونائبه  
 في حكم قتله كذا في خلاصة الكبرى من كتاب الفاظ الكفر والثاني  
 بفيد الزندقة فيعد اخذه لا تقبل توبة اتفاقا فيقتل وقبلة اختلف  
 في قبول توبة فعند المجنف تقبل فلا يقتل وعند بقية الامة لا  
 تقبل ويقتل حدا فلذلك ورد امر السلطان في سنة لقضات الممالك  
 برعاية رعا الجاهليين بان ازاظلمر صلاحه وحسن توبته واسلامه  
 لا يقتل ويكتفي بتعزيره وحبسه عملا بقول امام الاعظم رحمه الله عليه  
 ان لم يكن من اناسس يفهم خبرهم يقتل عملا لقول الامة ثم في سنته  
 لم يرد هذه الاخرى فامر اخر في نظر القائل من اي الفريقين هو فيعمل مقتضا  
 التام فاليجفط وليكن التوفيق او الكافر بسبب الشيخين وبسبب احدهما

٨٩  
 هل اذا شتم  
 النبي او غيره  
 من النبي لا تقبل  
 توبته الله



في البحر جوهرة معنوا بالشهيد من سبب الشيخين او طعن فيما  
 كفر ولا يقبل توبة وبه اخذ الدبوسي وهو المختار للفتوى انما  
 وللمختار انما في نصاب الاحتساب والمحادية والفتاوى ورد  
 المختار وفاخيان وغايه وغيرهما من الكتب لفقهاء من ادعى الالو  
 هبة من اعلى اجاد اعاقلا بالغوا نكروا فرضية الصلوة وسائر العبادات  
 البدنية يظنوا هرا دلة الشريعة بالصفات المعروفة فيتم دعيا  
 بواطنها وادعى الحول والاتحاد وحل التمتع بالنساء لاجبية  
 بلا حجة شرعية وحل المحارم كنسب يظهر الاسلام ويقبل الاحكام و  
 يبطن هذه العقائد التي هي كفر بالاتفاق عند مخالفيه ويظهرها  
 عند موافقيه ويدعو الناس اليه معروفا بما ويسعى في الارض بما  
 الفساد في الدين بافساد عقائد المسلمين ويتوب اذا اخذ تقيته وتكر  
 منه هذه التوبة والعود ويراد منه الفساد ويوما فيوما فاذا قدر علماء  
 الاسلام وحكام المسلمين هل تجب عليهم قتله ودفع فساد نصرة لدين  
 محمد صلى الله عليه وسلم ولوتاب في هذه الحالة هل تقبل توبة  
 والحلال ان قبول التوبة يؤدي الى هدم قبول التوبة الزنديق

هدم

هدم ما يؤدي الاسلام وشرايئه بينوا نوجروا اجاب جميع  
 العلماء بالاتفاق يجب قتله ولا يقبل توبة نصرة لدين نبي ص  
 الله عليه وسلم والخلاء العالم عن مثل هذه الفساد وفي ثانيا خانية  
 قتل القرامطة في الجملة واجب واستيصالهم فرض الزنديق والاباحي  
 المصروفان الداعيان بالفساد لا يقبل توبة عما ويجب على الولاة  
 قلع مادة الفساد وتزيج الدين بنبيه صلى الله عليه وسلم الواجب  
 في مثل هؤلاء من القرامطة اذ اعشرنا عليهم على سلطان اولاشم  
 على فقهاء الاسلام فاني ان يحبوا في ذات الله تعالى يقتلهم ودمار  
 اصلهم ولا تقبلوا توبة ولا عذر الكذا في الفتاوى الجواهر وفي شرح  
 المقاصد من اعترف بنبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم واظهر  
 شعائرا الاسلام ولكن يبطن هذه العقائد التي هي كفر بالاتفاق فهو  
 زنديق وفي خزنة الفتاوى وان كان مع اعتراف بنبوة رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم واظهاره شعائرا الاسلام يبطن عقائد هو كفر  
 بالاتفاق خصوص باسم الزنديق وفي الرسالة القرامطة هم الذين  
 يكون ظاهر الشريعة ويدعون بواطنها وفي كتاب المسمى بالاجبار



عن الكفار وقال بعضهم النساء كالرياحين ويجوزن ويحسبن من  
غير نكاح كما يجوز شتم الرياحية وهو كفر بالاتفاق وفي شرح المختصر  
الوقاية لولا فاضل رحمة الله عليه وذكر في خزانة الفقه انه يجب قتل  
الاسماعيلية وسائر الملاحدة الذين قد علم منهم اعتقاد الكفر كسائر الزنادقة  
دقه مع اظهارهم التوبة فانهم لا يستتابون لانهم بالحنينة وفي المتفق  
المعروف بها فذهب في مسائل السحرة والتفوق على ان الزنديق وقد اتفق الا  
تمة على ان من ارتد عن الاسلام وجب قتله وعلى ان قتل الزنديق واجب  
وهو الذي سر الكفر ويظهر بالاسلام كذا في كتاب ميزان الشعر الذي  
يستركف ويظهر الايمان يقتل ويختلفون فيما اذا قاتل قبل توبته ام لا  
وقال ابو حنيفة رحمة الله عليه في اظهر الروايتين عنه ومالك واحمد  
اظهر الروايتين عنهما لا يقبل توبة وقال الشافعي وابو حنيفة رحمة الله  
في روايتين عنهما يقبل ذلك وفي كشف العقائد في قبول توبة الزنديق  
وجهاان احدهما يقبل **والثاني** لا يقبل وقال الرودباري رحمة الله عليه  
وعليه العمل للتأخرين في التناوخانية ذكر بعض اصحابنا رضي الله  
ان فقهها البلخ افتوا باطلاقه دمه وحرق ديارهم لما ظهر واعتاد  
فضرب

فضرب بعضهم بالسياط ثم قتل واقل ما تجب من المعاملة معهم  
ان يعزروا ويحبسوا بل في السجن كذا في كتاب تحفة الصالحين وروى  
سفيان الثوري ان كان يقول البدعة لعن ابليس من كل المعاصي  
لان المعاصي يتاب عنها والبدعة لا يتاب عنها وسبب ذلك ان صاحب  
المعاصي يعلم بكونه هو تكتب المعاصي فيرجي له التوبة والاستغفار  
واما صاحب البدعة فيعتقد انه في طاعة وعبادة ولا يتوب ولا يستغفر  
وهذا ما حكى ابليس انه قال فحمت ظهري ادم بالمعاصي والا ورا  
ظهري بالتوبة والاستغفار فاحدث لهم دنوبا لا يستغفرون منها ولا  
يتوبون عنها وهي البدع كذا في كتاب خزينة الاسرار لجالس الابرار في  
العلم الثالث من عشر في اقسام البدع واحكامها وفي بعض المسائل يكون  
البدعة حسة ولا يوجب توبة فنقول بان البدعة على خمسة اوجه الكلام  
والله والكلام في كلام الله وكلام في قدرة الله والكلام في افعال عبيد الله  
والكلام في اصحاب رسول الله فمن تكلم في الله او في كلام الله او  
في قدرة الله بغير حق فهو كافر بك خالف ومن تكلم في افعال عبيد الله  
والاصحاب رسول الله اذا كان مخالفا للنصوص الصريحة او يخبر المتفق عليه



او الاجماع فانه موجب الكفر بلا خلاف وان كان ذلك مخالفا للقياس  
 او الخبر الواحد ويكون ذلك تاويلا في محل التاويل يوجب شبهة التاويل  
 فانه لا يوجب الكفر ويكون بدعة سيئة ويوجب التوبة واما بدعة  
 كفر القرآن بالجمع بالسياقة والغناء اذ لم يخرج عن حدة وقسرت  
 القرآن بالجمع وكتاب القرآن في ثلاثين جزءا والاذان على سبيل الغناء  
 اذ لم يخرج عن حده فانه يكون بدعة ولكنها حسنة لا يوجب التوبة  
 ثم القتال مع اهل الاهواء اذ اظهرت بدعتهم بحيث يوجب الكفر فانه  
 يباح قتلهم اذ لم يرجعوا اوله يتوبون جميعا وان تابوا واسلموا فانه يقبل  
 توبتهم جميعا وقال بعضهم يقبل توبتهم جميعا الا باحيتة والغاليلية و  
 الشيعة من الوراقه وكذلك في لقر مطر والزنادقة من الفلاسفة لا يقبل  
 توبتهم بحال من الاحوال ويقتل بعد التوبة كما هو قبل التوبة لانهم لم  
 يصدقوا وبالصانع حتى يتوبوا ويرجعوا اليه وقال بعضهم ان تاب قبل الاخذ  
 والاظهار فانه يقبل توبة وان تاب بعد الاخذ والاظهار فانه لا يقبل  
 توبته ويقتل وهذا القياس قول الجنيته رحمة الله عليه كذا في التمهيد  
 ابو شكور السامي ويكفرون اصحاب نبينا صلى الله عليه وسلم علمت  
 ان هذا

ان هذا غير الشرط في سنن الخوارج بيان بل هو لمن خرجوا عن سيدنا علي  
 رضي الله عنه ولا يتكفي فيهم اعتقادهم كفر من خرجوا عليه كما وقع في  
 انما ناعبد الوهاب الذي خرجوا من نجد وتغلبوا على الحزميين وكانوا  
 ينتحلون مذهب الخنابلة لكنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون وان من خالف  
 اعتقادهم مشركون واستباحوا بدمك قتل اهل السنة وقتلوا منهم حتى كثر  
 تعالى شوكتهم وخرب بلادهم وظفر بهم عساكر المسلمون عام ثلثين  
 ومائتين والفقهاء في رد المختار الجزء الثالث في باب البغاة المعروف بالثاني  
**باب الرابع في بيان الساكت والمشرك والمقتل** في تكفير سيد امير  
 وتوابعه ومقتله ومعاذ وقال الله تعالى يا ايها النبي جاهد الكفار  
 والمنافقين واغلظ عليهم قال ادخل عليكم رضواني فلا يستخط عليكم  
 ابدا جاهد الكفار بالسيف والمنافقين بالحجة واغلظ عليهم في الجهاد  
 جميعا ولا تحابهم وكل من وقف معه على فساد العقيدة فهو من  
 الحكم ثابت فيه يجاهد بالحجة وتستعمل معه الغلظة ما امكن منها  
 عن ابن مسعود ان لم يستطع فليكفر في وجهه فان لم يستطع فبقبلة  
 يريه لكرهته والبعضاء وتبرؤ منه كذا في تفسير الكشاف في سورة



التوبة من جلد الاولي وان لا يكاثرا هلا البدع ولا يلد منهم ولا  
يسلم عليهم لان اما احمد بن حنبل رحمه الله قال من سلم على صاحب  
بدعة فقد احبه لقول النبي صلى الله عليه وسلم افشوا السلام بينكم  
فحاتوا ولا يجابسون ولا يقرب منهم ولا يجيبهم في الاعياد والافات السرور  
ولا يعلى عليهم اذا ماتوا ولا يترحم عليهم اذا ذكروا بل يبائنهم ويغادونهم  
في الله عز وجل معتقدا بطلان مذهب اهل بدعة ككتبنا بذلك التوراة  
الانجيل والاجر الكثير وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من نظر  
صائدا بدعة بفضاله في الله ملاه الله قلبه ايمانا ومن امن بصاحب بدعة  
بفضاله في الله امنه يوم القيمة ومن استخقر بصاحب بدعة خسر الله  
تعالى في الجنة مائة درجة ومن لقيه بالبشري وبما يسره فقد استخف  
بما انزل الله تعالى على محمد صلى الله عليه وسلم وعن ابي المغيرة عن  
ابن عباس رضي الله تعالى عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
وسلم الى الله عز وجل ان يقبل عمل صاحب بدعة حتى قال يدع  
وقال فضيل بن عباس من احب صاحب بدعة احبط الله عمله و  
اخرج نور الايمان من قلبه واذا اعلم الله عز وجل من رجل ان

مبغض

مبغض لصاحب بدعة رجوت الله تعالى ان يغفر ذنوبه وان قل عمله  
واذا رايت مبتدعا في طريق فخذ طريقا اخر وقال فضيل بن عياض  
سمعت سفيان بن عيينه يقول من اتبع جادة مبتدع لم يزل في مخطط  
الله تعالى حتى يرجع وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم المبتدع فقال  
صلى الله عليه وسلم من احدث حدثا واولي محدثا فعليه لعنة الله و  
الملائكة والناس اجمعين ولا يقبل الله منه النصف والعدل يعني  
بالنصف الفريضة وبالعدل النافلة وعن ابي ايوب السجستاني  
انه قال اذا حدثت الرجل بالسنة فقال رعا من هذا واحد ثنا بما في  
القران فاعلم انه ضال كذا في غنية الطالبين وروي عن عائشة  
رضي الله عنها انها كانت اعلان على هدم الاسلام ومن تبتم على وجه المبتدع  
كنا اعلان على هدم الاسلام وقال النبي صلى الله عليه وسلم من احدث  
في الاسلام او اولى محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين  
ولا يقبل منه صرفا ولا عدلا وقال النبي صلى الله عليه وسلم ثلاث لا يجيئ  
لهم الفاسق المعطر والمبتدع والسلطان الجابر وقال النبي صلى الله عليه  
وسلم اترغبون عن ذكر الفاجر انه كذا الفاجر بما فيه كي يحذر الناس

عن النسخ انه قال من ذكر  
صاحب البدعة صح



ففتح ما قلنا كذا في التمهيد أبو شكور السالي بيان مراتب يبغضون  
في الله وكيفية معاملتهم فان قلت اظهر البغض والعداوة بالفعل  
ان لم يكن واجبا فلا شك انه مندوب اليه والمعصاة والفساق على مراتب  
مختلفة فكيف رسال الفضل بمعاملتهم وهل يسلك بجميعهم مسلكا واحدا  
ام لا فاعلم ان المخالف لامر الله تعالى لا يخلو اما ان يكون مخالفا في  
عقيدته او في عمله والمخالف في العقيدة اما مبتدع او كافر والكافر  
ما دعى الى بدعته او ساكت اما بعجزه او باختياره فاقسام الفساد  
في الاعتقاد ثلثة الاول الكفر بالكفرات كان محاربا فهو مستحق  
للقتل ولا رفاق وليس بعد هذين الاخرين اهانة واما الذي  
فانه لا يجوز بالاعراض عنه والتحقيق له بالاخطار الى ضيق طرق  
ويتركه لمقاتلة بالسلام فاذا قال سلام عليك قلت وعليك والاول  
الكفر عن مخالفته ومعاملته وموانعته فاما لا بد من معرفة ولا  
ستر سال اليه كبريا يترسل الى الاصدقا فهو مكروه كراهة سديدا  
يكاد ينتمى ما يقوى منه الى احد الخريج قال الله لا تجد قوما  
يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو

كانوا ابداهم وابناءهم الآية وقال عز وجل يا ايها الذين امنوا لا  
تخذوا عدوي وي وعدوا كما اولياء الآية وقال عليه الصلوة والسلام  
المسلم والمسلم لا يتقربا الى المشرك المبتدع الذي يدعوا الى بدعته  
فان كانت البدعة بحيث يكفر بها فامرهم اشد من الذي لا يكفر  
بجزئية ولا يسامح يعقد ذمته وان كان مما لا يكفر به فامرهم بينه  
وبين الله اخفا من امر الكافر لاهل حاله ولكن الاخر في الانكار عليه  
اشد من الكافر غير متعدي فان المسلمين والكفرة فكلما يفتنون  
الى قوله الولي يدعى لنفسه الاسلام واعتقاد الحق اما مبتدع الذي  
يدعوا الى البدعة ويؤرم الى ما يدعوا اليه حق فهو سب لغواية  
الخلق فشره متعدي فالاستحباب في اظهار بغضه ومعاداة  
والانقطاع عنه وتحريمه والتشجيع عليه ببدعته وتنفيذ الناس  
عنده اشد وان سلم بخلوة فلا بأس برده جوابه وان صلت ان  
الاعراض عنه والسكوت عن جوابه فيجب في نفسه بدعته ويؤثر  
في رجزه فتولد الجواب اول لان جواب السلام وان كان واجبا فيسقط  
اذا تشرع فيه مصلحة حتى يسقط يكون الانسان في الحرام او في قضاء



حاجته و غرض الزجر اعم من هذه الاعراض وان كان في سلا فترك الجواب  
 اولاً تنقيحاً للتأني من عنه و تقييماً لبدعة في اعينهم و كذا في كفا الاحسان  
 اليه و الاعانة له لا سيما فيما يظهر الخلق قال عليه السلام من امنه صاحب بدعة  
 ملاء الله امنا و ايماناً من امان صاحب بدعة امنه الله يوم الفزع الاكبر  
 و من لان له او الكرامة او لقيه بشير فقد استخف بما انزل الله علي محمد ص  
 الله عليه وسلم كذا في كتاب اعيان العلوم من جلد الثاني من تصنيف  
 امام محمد الغزالي رحمه الله عليه و عن ابراهيم بن ميسرة قال رسول الله  
 ص الله عليه وسلم من وقر صاحب بدعة فقد اعان حدم للاسلام و اواه  
 ليس بقي في شعب الايمان من سلا كذا في مشكوة المصابيح قوله تعالى و قد  
 كوند هين فيد هينون تشريع اين است كه بفجار و اصحاب بدعت و ضلالت  
 جري نومي نكند قال النبي ص الله عليه وسلم اذا القيت الفاجر بوجهه كفر بعد  
 فاستق را بروي ترش بين و در حقايق التفسير لورده است قال سميل بن عبد  
 الله من صحح ايمانه و اخلص توحيد و فانه لا يالشى الى مبتدع و لا يجادل  
 و لا يشاركه و لا يواكله و يظهر له من نفسه العداوة و من دهن مبتدع عام  
 سلبه الله تعالى حلاوة السنن و من تحبب الى مبتدع نزع نور الايمان من

نصيب مشرع

قلبه

قلبه يعني مؤمن را بايد كه الله بغير عقيد و با وى نشيند و طعام و آب نخورد  
 و هر كسي كه دوست ميگردد با وى نور ايمان و اسلام را بگيرد از وى كذا في التفسير مولانا  
 يعقوب جرجي قوله تعالى و قد كوند هينون فيد هينون ضابطه در حديث  
 شريف و در است كه اذا القيت الفاجر فالقمر بوجهه خشن و در حقايق تنويل  
 مذكور است كه سميل بن عبد الله تستري ميغرم و در ذكر من صحح ايمانه و اخلص  
 توحيد فانه لا يالشى الى مبتدع و لا يجادل و لا يواكله و لا يشاركه و لا يشاركه  
 من نفسه العداوة و من دهن مبتدع سلبه الله حلاوة الايمان و من تحبب الى  
 مبتدع نزع نور الايمان من قلبه يعني مذهب صحيح الايمان را بايد كه باده عتيان  
 الشى نكرد و هم كاسه و هم مجلس و هم نوال نشوند و هر كه بايد عتيان و دوسه  
 بيد كند نور ايمان و خلوت آن از وى بگيرد با الحمله از جمله مشركان كسي كه زويد  
 النفس و بد اخلاق باشد با او موقت كردن كووجب ظاهر بود موجب نقصان  
 حسن اخلاق فست بمر كسي و انه حق تعالي اخلاق نيك ثابت دارد و او را از مو  
 انما احتراز از ضرر است تا بسبب كثرت مزاوت و مصاحب آن رذيله النفس در اخلاق  
 اين كه قصور و نقيصه كذا في تفسير فتح العزيز من جلد الثاني گفته اند المبتدع من  
 يجعل غير طريق الشريعة شى عاباً يشان دشمني و اشتراكى از اصول دين است



کما سئل عن انشاء الله تعالى وبالله التوفيق والى الله المرجع والى الله المآل  
لا در مجلس بدست يابزبان غيبت کنند و با برنجاند خداوند تبارک و تعالی  
از غرض اکبر که در قیامت در پیش است اول امان بخشد قوله علیه السلام  
من اهان اهل البدع اهان الله تعالى من فروع الاکبر و نیز کبیر بالیشان  
دوستی دارد و سخن نرم و چرب گوید و برادر شد باری تعالی دهد و در تفسیر  
میر سلطان ابوالهیم ادهم قدس الله سره العزیز گفته است که نور ایمان و  
حلاوت شریعت از برگیرند هر که اندو هناك شوند بجای یار اهل بدعت  
گویا که کوشش بخیر الی عالم میکند لقوله علیه السلام من تد من اهل البدع  
سلب عنه نور الايمان وحلاوة الشریع و بیظم من تبسم علی وجه البدع  
قد اعان علی هدم الاسلام چنانچه در خبر است که مهتر داور علیه السلام زنده  
پوشیده و در غاری رفت از خلق یک سر شد بحق مشغول شد و حکم رب  
الجلیل جبرائیل علیه السلام آمد و گفت یا داور علیه السلام چرا در غار رفتی گفتی  
از قهاری جاری تو می ترسم جبرائیل علیه السلام گفت خداوند تبارک و تعالی  
یغفره و جلال خود سوگند یاد کرده است اگر قباخی عمل اولاد آدم بجای آری زره  
از پانی برم تا بدوستان من دوستی و بد دشمنان من دشمنی نکنی چنانچه

اورند اند که مهتر علیه السلام نیز چنان کرده و در غار رفته نشست بر زمین  
همین خطاب آمد بدوستان او دوستی کردن نیز یکی از وصول دین است قوله  
تعالی یوم لا یغنی مؤلفاً مؤلاً شیئاً ولا هم یشعرون کذا فی ارشاد  
الطالبین اعلم ان المبتدع هو من خالف فی العقیده طریق الستة و الحما  
و حکم المبتدع ینبغی ان یکون حکم الفاسق لان الاصل لا یألف عقاید  
لیس مادون الاضلال بالاعمال و اما فیما یتعلق باهل الدین احکم المبتدع  
البغض و العداوة و الاعراض عنه و الاهانته و الطعن و اللعن و لا یجوز  
الصلوة خلفه کذا فی شرح المقاصد فالواجب علی کل من سمع هذه الاقا  
ویل الباطلة الانکار علی قایله و الجزم ببطلان مقاله بلا شک و لا  
تردد و لا توقف و لا تلبث و الا فممن جملة هم و زمرتهم فیکم  
بالزندقة علیهم کذا فی الطريقة المحمدية فالواجب ان یحکم  
بشرع المهدی بالزندقة علیهم کلام جملة القائلین بذلك الواقفین  
لم فیهم و لو بان شک و التردد و التوقف و التلبث تمام هم بعد  
تحقق قوطم ذلك و معانیته الا اذا لم یحققه و لم یعاینه بان اجز  
بذلك عنهم محیر من الناس و لم یثبت الثبوت الشرعی و بعد الثبوت



الشرعي ايضاً يحفل كون الشهود زوراً فان حكم الحاكم مستند الى  
 الشهادة ان صدقت وان كذبت فلا قطع في ذلك باطناً كما اشار  
 اليه الشيخ عبد الوهاب الشعراني في خاتمة كتابه ميزان الزينة في  
 عقايد الطائفة العلوية وفي شرح الشريعة المسمى بجامع الشرح قال  
 ابوليث الزنديق معروف زنديق انه لا يؤمن بالآخرة ووجدانيته  
 الخالق وان تغلب ليس الزنديق من كلام العرب ومعناه على ما يقول  
 العامة ملحد ودهري وعن ابن دريد انه فارسي معرب واصله زندي  
 اي من يقول بد وام الدهر وفي القاموس الزنديق بالكسر انه الثور  
 او لقائل بالنور والظلمة او من لا يؤمن بالآخرة وبالربوبية او من  
 يبطن الكفر ويظهر الايمان او هو معرب زندي اي دين المرأة وجمعها  
 زنادقة او زناديقي وقد تزندق والاسم الزندقة كذا في الحدائق  
 الزندية شرح الطريقة المحمدية وعن ابن مسعود رضي الله  
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من بني بعث الله  
 امته قبلي نبيت هيج يغيريكم برانيكم است اورا خداي تعالى در امت و  
 پيش از من و در بعض روايات في امته نسبون الا كان له من امته

حواريون مراكبه بلدهم اكن يغير الامت او حواريان واصحاب ياخذون  
 بسنته ويقتدون بآمره ويوردون روايات كذاخذ يكرمونه وعلمي نموده  
 بسنت وطريقه ويويوي ويكرهون بحكم وي وحواري مرد محب وخلص و  
 ناصر معين را كه خالص پاك باشد از كذب و خلاف و نقاق مشق است از  
 بعضي بياخذ خالص و بيان مخلصان عيسى عليه السلام را كه حواري كويد يوزيه  
 هين معني است واكثر برانند كه اصل در تسميه ناصر و مخلص بحوار اصحاب  
 عيسى عليه السلام اند كه حرفت ايشان كاذري بود وكاذر را حواري كويد زيرا كه  
 يك سفيد و پاك ميكند جامه را و چون ايشان زميان سايند ناس بصدق و خلاص  
 و نصرت و اعانت عيسى عليه السلام ممتاز بودند و مشتق بحواريين كشد هر چه مخلص  
 باين حلقه حواري كفتند و بعضي گفته اند كه تسميه اصحاب عيسى عليه السلام بحواريين  
 بجهت اوست كه ايشان ميكرند نفوس خود را يا نفوس مردم را زهر كه جمل و معصيت  
 عام و طاعت پس از ان غير ايشان نه حواري گفته كو نمائند برين تقدير و تسميه قال  
 الله تبارك و تعالي يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين و اغلظ عليهم  
 ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين بالحق و اغلظ عليهم في الجهاد  
 اجمع و لا تخابهم و كل من وقف منكم على فساد في العقيد لا تخذ



الحكم ثابت فيه يجاهد بالحق ويستعمل بعد الغلظة ما امكن منها  
 كذا في تفسير المذرك وهو قوله عليه السلام من راي منك  
 منكرا فليغيره ببذ فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع  
 فبقلبه وذلك اضعف الايمان كذا في تفسير حمدي ولا تتبع  
 الناس في خطاياهم بل اتبع في صوابهم واذا عرفت انسابا بالشر  
 فلا تذكر به بل طلب منه خيرا فاذا ذكره به الا في باب الدين فانك  
 متى عرفت في دينه ذلك فاذا ذكره كذا يتبعوه ويحذروه وقال عليه  
 السلام اذكر والفاجر بما فيه حتى يحذره الناس وان كان ذاجا  
 ومنزلة والذي توى منه الخلل في الدين فاذا ذكر ذلك ولا تبال منه  
 جاحه فان الله تعالى معينك وناصرك وناصر الدين فاذا فاع  
 ذلك مرة يا بوك وليرنجاس احد على ظهار البدعة في الدين واذا  
 رايت من سلطانك ملايوافق العلم فاذا ذكر ذلك مع طاعتك ايا  
 فان يد اقوي من يدك تقول له انا مطيع لك في الذي انت فيه  
 سلطان ومسلط علي غير ان اذكر من سيرتك ملايوافق العلم فاذا  
 فعلت مع السلطان مرة كفاك لانك اذا طابت عليه ودامت لهم

رقم

بقهر وذك فيكون في ذلك قبح الدين فاذا فعل ذلك مرة او  
 مرتين ليصرف منك الجهد في الدين والمحرص في الامر بالمعروف  
 فاذا فعل ذلك مرة اخرى فادخل عليه وحدك في داره والفحة  
 في الدين وناظره ان كان مبتدعا وان كان سلطانا فاذا ذكر له ما يحضرك  
 من كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فان قبل منك  
 الا فاسال الله تعالى ان يحفظك منه كذا في الاشياء النظائر في  
 خرو قال الشيخ علماء الدين السمناني فعلى المرء المسلم اذا رجا تعاطي  
 ليشا من الاهواء والبدع يتهاون بشيء من السنن ان يهجره ويتبرأ  
 من ويترك حيا وميتا ولا يسلم عليه اذا القيرو ولا يجيبه اذا  
 يتدلى بالسلام عليه الى ان يترك بدعته ويرجع الى الحق وان مات  
 لا يتبع جنازته والنهي عن الحج ان فوق ذلك ليا لاهو فيها يقع  
 بين الرجلين من جهة التقصير في حقوق الصلوات والعشرة دون  
 ما كان في حق الدين فان هجر ان اهل الاهواء والبدع دايما  
 ان يتوبوا فقد مضت الصحابة والتابعون وابتاعهم وعلماء له  
 السنة على هذه مجتمعين متفقين على معادات اهل البدعة



و هجرانهم وعن سبيل في تفسير قوله تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم  
 الآخر يوادون من عاد الله ورسوله انه قال من صح ايمانه و  
 اخلاص توجيده فانه لا يجالس مع مبتدع ولا يواكله بل يظهر له من نفسه  
 العداوة والبغضاء ومن داهن مبتدع اسلب الله تعالى عنه حلاوة ايمانه  
 وامن اجاب الى مبتدع لطيف لغز والغني في الدنيا ان الله تعالى  
 بذلك الغر والفقر بذلك الغني ومن ضحك في وجه مبتدع ينزع  
 تعالى نور الايمان من قلبه وعن الثوري من سمع من مبتدع لم  
 ينفعه الله تعالى بما سمع ومن صامحه فقد نقص عروة الاسلام  
 عن فضيل من احب صاحب بدعة فاحذر و عنه اذا رايت مبتدعا  
 في طريقا فخذ طريقا اخر وقال الفضيل من زار صاحب بدعة عتق  
 نور الايمان من قلبه كذا في خزائنة الاسرار ترجمه جمالس  
 الابوار من نفسه در كافي اورده است كه البدعة هي الامر المحدث  
 لم يكن من فعل النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه ولا من التابعين  
 ولا من اقتضاها لئلا يبدل الشرعي يعني بدعت انت كه من سبيل باشد و  
 از كذا نبي صلى الله عليه وسلم واصحابه واز تابعين ونياسند وشرع

بروي دليل ونياسند وند كه البدعة هي زيادة في الدين ونقصان  
 شرعي بدعت انت كه زياد كردن است ودرين چيزيكه دروي نباشد  
 بام كردن است از اينجيزي كه درين باشد پس افراط و تفریط هيچ نمونه در  
 دين اسلام روانيت و اگر يكفي بمقصودا صيغ نوسي اين چا بود كه مرد يكج  
 طلب كند و نشان آن كنج را داند كه فلا جايست يساكران پيشتر از ان  
 پنج زود بدست نيابيد و اگر پس تر از ان يماند باز بدست في ايد همچنين  
 نشان كنج رضائي حق تعالى است و لقاءي خدا و رسول است و هيچ ظاهر  
 باطن نماند كه ايشان نكفته اند و لقد ضربت للناس في هذا القرآن  
 من كل مثل انذار بر آن است كه از گفته خدا و متابعت پيغمبر او كه در دنيا  
 سر او را كنج و لقاءي حق تعالى بدست نيايد كذا في هداية الاعمال  
 و لا يجوز الصلوة خلف من ينكر الشفاعة النبي صلى الله عليه وسلم  
 وينكره كراما كاتبين وعذاب القبر و كذا من ينكر الرواية لانه  
 كافر وان قال لا يوجب جلاله وعظمته فهو مبتدع ولا يصلي  
 خلف من ينكر المسح على الخفين وفي المشيئة هكذا اذا قال  
 ان الله تعالى يد اور رجال كما لاحادنا فهو كافر وان قال جسم



كالاجسام فهو مبتدع وفي الروايات ان فضل عليا على غيره فهو  
 مبتدع ولو انكر خلافة الصديق فهو كافر كذا في خلاصة  
 الكبرى قال عليه الصلوة والسلام من صلا خلف مبتدع فقد  
 هدم الاسلام يعني هر كه در پس متبذع نماز گذارد پس تحقيق ويرا  
 باشد سلمان را و نیز حديث بنوي است اذ كوالفاجر بما فيه جند  
 الناس يعني ياد كنيد مرد بد را به بد مي كه در دي است قام زمان از نو  
 و خد كنند كذا في الحقايق من نفسه قال عليه السلام غيبت للثلاث الف  
 والامير الجابر والمبتدع يعني غيبت هر سه كس روا باشد فاسق را و  
 ظالم را و بد عتي را و بر مذمت كه در شان ایشان ميكنند رواست و  
 مذمت اعتقاد و بد ایشان و فعل ایشان عین ثواب است و از بعض  
 ديني است كما قال النبي صلى الله عليه وسلم من اهان صاحب بدعت  
 اهان الله تعالى يوم القيمة من فزع الاكبر يعني هر كه اهانت ميكنند  
 بدعت را اين كردند حق تعالى در روز قيامت از رنج و رحمت بزرگ كذا  
 في انيس الاعطاس قوله عليه السلام فان لم يستطع في الحديث السابق  
 ولعلمهم هذا قالوا ان الامر بالبدل الامر وبالسنان للعلماء و  
 بالقلب

وبالقلب للعوام كذا في المواقف فالواجب على كل من سمع امثال  
 تلك الاقاويل ان يبطلها بالادلة والبرهان بطلان كلامه بطلان  
 شك ولا تردد ولا توقف ولا تلبس ولا فهو يكون من جملة من يحكم عليه  
 بالزندقة فانهم لما كانوا في الاعتقاد ولجده المرتبة كان بينهم وبين  
 الشيطان مناسبة فيريهم في بعض الاوقات اشياء من الافوار و  
 فيرها فيفترون بها وينظنون انهم محسنون وهذا لله مكرمون  
 ولا يعلمون ان الشيطان لا ينزل الحسن لاهل الطهارة وارباب التواضع  
 ان يعلموا اجوابهم ورواياتهم من غير تحكيم الشرع فيها فيقولون  
 لقلب اذا كان محفوظا مع الله يكون خواطره معصومة عن الخطاء  
 وهذا من اعظم كيد العدو وفيهم كذا في خزينة الاسرار ترجمه عجا  
 س الابرار في المجلس الاول منه قوله تعالى اربابا من دون الله فان  
 اهل السنة والجماعة قد فترقت بعد لقرون الثلاثة والاربعة  
 على اربعة مذاهب ولم يبق في الفروع سوى هذه المذاهب الاربعة  
 فقد انعقد اجماع المالك على بطلان قول من يخالف  
 كاهنهم وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجتمع امتي



على الصلاة وقال الله تعالى ويشبع غير سبيل المؤمنين قوله  
ما قول وفصله جصم وساءت صيراكنا في تفسير المظهر  
خاتمة

الحمد لله والمنكر كراين شيخ شريفه صحيح موسوم بمرسان المؤمنين على  
عقايده المضلين ان تاليف شيف محرم راز خفي وجيا مولوي احمد علي  
قدس سره قوم يوسفري ساكن المكة المعظمة يتصحى تام جناب مولانا  
مولوي عبدالعزيز صاحب نعمان ومواري باز محمد صاحب وقا خفي  
سمع الله صاحب ساكنان كهر در بندر بنبي في المطبع حيدر علي طبع  
شد المرقوم دوازدهم شهر صفر الحظفر ٩١ ١٢

ما قولكم دام فضلكم ماثل هذه الاقوال السريعة  
الحمد لله من حمدا يكون اسما للترقيق والعون انا ثبت صلوات  
منه الكلمات حالة الله في كفه وزند قننه والحال ما

ركروا لله سبحانه اعلم واكتب حامد الشريعة والمنهاج عبد  
الرحمن بن عبد الله سراج الحسن المكي بركة المكرمة كان الله

عبد الرحمن سراج  
رحمة الله  
ملا لشكور  
شكر

الحمد لله وحده وصلى الله عليه وسلم على سيدنا وعلى الو  
صحابه والسالكين بنهجهم بعد اللهم اسلك الهداية و  
الصواب قال العلامة الشيخ احمد بن حجر بن عتيبي رحمه الله في  
خفة المنهاج فيشرط في الاقوال المكفرة صدورها على وجه  
لاستمناء والمعاندة بان عرف والي ان يقربه والاعتقاد لما  
الت عليه وان ممن ان يكفر بالقول من افترى الرسل او رسولا  
وجواز نبوة احد بعد وجود نبينا عليه الصلوة والسلام  
ممن يكفر ايضا من حلل محرما بالاجماع وعلم تحريمه من الدين  
الضرورة ولم يكن ممن يخفي عليه ذلك كالزنا واللواط



وشرب الخمر وسبب تكفير ان النكار ما ثبت ضرورة انه  
من دين سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم فيه تكذيب له صلى الله  
عليه وسلم انتهى ملخصا فعلم من هذا ان صاحب هذه المقالات  
اكان يقول بكل اللواطة واباحتها مستورا ومعاندا ومعتقدا  
وصدر ذلك منه في حالة الصحو ولم يكن ممن يخفي عليه  
ذلك الحكم فهو كافر والعياذ بالله تعالى تجري عليه احكام الزنا  
ديق وكذا ان صدر منه دعوى الرسالة على الوجه المذكور  
والله سبحانه وتعالى اعلم قاله بضمه ورقمه  
بقلمه خادم طلبة العلم بالسجد الحرام كثيرا  
الذنوب ولا تامل المرجو من رب الغفران احمد  
بن شيخ الدحلان مفتي الشافعية بمكة المحية  
غفر الله له ولوالديه ومشايخه واحبابه  
والمسلمين اجمعين شيخ احمد الدحلان  
الحمد لله وحده رب زدني علما هذا لقاء كل  
خارج اقوال عن طريق المسلمين وسبيل الموحدين وقد  
ظهره

ظهوره كفره بنحو وقوع النبوة بعد نبينا صلى الله عليه وسلم  
والاثبات الرسالة لنفسه وتحليل ما علم تحريمه من الدين بالضرورة  
وحيث صدرت منه هذا القول نجفرت اليهود والعدول وهو  
عاقل الله يستتاب ثلاثة ايام من يوم الحكم فان تاب فيما و  
الاقتل كما في اقرب المسالك والله اعلم كتبه حسين بن ابراهيم  
لمفتي المالكية بمكة المحية حامدا مصليا مسلما **عبد الله بن حسين**  
حمد لله رب العالمين ربنا لا ترغ قلوبنا بعد ازهد بقتنا وحب  
نا من لدنك رحمة انك انت الوهاب له شكران كثيرا منه  
الفاظ الشنيعة يحكم بكفر فائده معتدلة ثابت العقل ومثله لا يجمل  
فيس ثلاثة ايام يدعي فيها الى الرجوع عن قوله فان فعل رجع  
الى الاسلام والا ضربت عنقه كافرا وماله في كاهه منصوص و  
بل قد جاء شيئا اذا تكاد السموات يتفطرن منه فتنشق الارض  
وتخر الجبال هدا ولا ولكن من يفار الله يجري حدوده على من  
الفر به وعصاه فبحان الحليم الذي لا يعاجل العقوبة والله سبحانه  
وتعالى اعلم وكتبه الفقير الى ربه سبحانه عبده محمد بن عبد الله



ابن حميد مفتي الحنابلة بمكة المشرفة وطهر الله به حامدا

مصليا مسلما محبدا محوقلا

حميد  
عبد محمد بن عبد الله

سيد احمد خونزاده اندر دو شهر اقرين	فضل جان اخونزاده	شاهي خان اخونزاده	قاضي بادشاه	احمد جي خونزاده ساكن فتوح
قريشي قريشي فاروق محمود سيد خونزاده ساكن امازي	عبدان خان اخونزاده	نور الدين بن اخوند زاده ساكن مغل	عبد البصير اخونزاده	حاجي محمد اخونزاده
	مير اخوند زاده	بدر الدين اخونزاده	محمد قاسم اخونزاده	سيد احمد اخونزاده
	علي احمد اخونزاده ساكن اتمانري	محمد مولوي نور	ساكن حلايب راشاد شاه ساكن نوبارت	معظم الدين اخونزاده
قريشي نشرت جي اخونزاده	خداوند آست بامر خداك لطف آمد وافوض امري الى الله شد حكيم قاضي شرع محمد	نعم المولي نعم البصير	شد ز لطف رحمة للعالمين وافوض امري الى الله مفتي شرع بنبي برهان الدين	احمد جي قريشي فاروق اخونزاده

شد  
قضا خاصه اهل قبول  
كم جوت  
وافوض امري الى الله  
شد  
الحكيم قاضي شرع رسول

شد ز لطف رحمة  
للعالمين وافوض امري الى الله  
قاضي شرع بنبي برهان الدين  
م جيلاني

رحمة الله

سيد احمد

محي الدين

غلام جيلاني  
فقير

محمد ديدار

شاه مرات  
زمانه ارجان غلام  
زند برون

مولوي  
نواب

غلام محمد  
فقير

ملا عبد  
الرحمن

عبد امير  
محمد



غفران اخوند ده	محمد سعيد	فقير شاه اخر	صاحب زاد
ساكن خوشيك	اخوندا ده ساكن	نذاره ساكن ميا	صاحب ساكن
اخوندا ده ساكن	حضرت شاه ساكن	فضل اخوندا ده	شاه شرف
موشه	كالو خات	ساكن زيک	اخوندا ده ساكن
محمد علي اخوندا ده	قاضي	قطيف اخوندا	صاحب زاد
ساكن تور پيري	جهاکيري	ده را ده	صاحب اتيه
عظيم الله اخو	حميد الله	فضل احمد	محمد سعيد
نذاره ده	خوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده
محمد يوسف	محمد طيب	قاضي عبد الرحمن	محمد حسين
اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده
محمد اخوندا	قاضي اسمعيل	محمد امين	قاضي عبد الله
ده	اخوندا ده	واعظ ساكن	ساكن كالو خان
قاضي احمد	نسيم كال اخوندا	ولي محمد اخو	قاضي عبد الرحمن
اخوندا ده	ده ساكن جلي	نذاره ساكن	ساكن پير ساكن

عبد الله احمد	نور اخوندا	محمد نور سکنه	فصي الله ساكن
اخوندا ده	تيراهيه	تيراهيه	پشاور
محمد اخوندا	جلال دين	غلام شاه	حافظ الله
ساكن كنل	اخوندا ده	اخوندا ده	ساكن توريد
جيب شاه اخوندا	ناصر احمد	برهان الدين	حافظ امانت
ده ساكن توريد	اخوندا ده ساكن	اخوندا ده	الله ساكن
عبد الله اخوندا	عطا محمد	محمد	محسن اخوندا
املا جبرون	اخوندا ده	اخوندا ده ساكن	تورون اتلا
محمد قاسم	باد شاه اخوندا	محمد قاسم	حيات مير
ساكن يار حنين	ساكن هوتي	ساكن نوشهر	اخوندا ده
عبد العزيز	عبد الاحد	حسن اخوندا	حسين اخوندا
اخوندا ده	ساكن شهور ي	ساكن مرغوز	ساكن مرغوز
فضل احمد	حسن اخوندا	فقير شاه اخوندا	صاحب جلي
خوندا ده	ساكن بام	زاده ساكن مرغوز	صاحب
اول مير اخوندا	مقتدر	قطيف اخوندا	جباب
ده	اخوندا ده	زا ده	خوندا ده



احمد دين	سيد لطيف	قاسم ده	حسن دين
اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده
جلال الدين	بارشاه كل	مولوي صاحب	ميان احمد
اخوندا ده	مولوي	شموزي	صاحب
ابوالفضل	قاضي غلام	سيد احمد	عين الله
حجي الدين	ساكن اتمانزي	اخوندا ده	اخوندا ده
عبدالعزیز	صاحب زاده	سيد احمد	البر نور اخون
لغمان	صاحب عمري	ساكن اتمانزي شهور پلا صاحب کافور ده پيرجي	ندا ده
فخر مير	غلام جيلاني	شيم كل	عبد المجيد
اخوندا ده	خلیفه حافظ حجي صاحب	اخوندا ده	اخوندا ده
سيد محمد	احمد جي	بشير اخوندا	ابوالفضل اخوندا ده
اخوندا ده	اخوندا ده		ايشان قندري